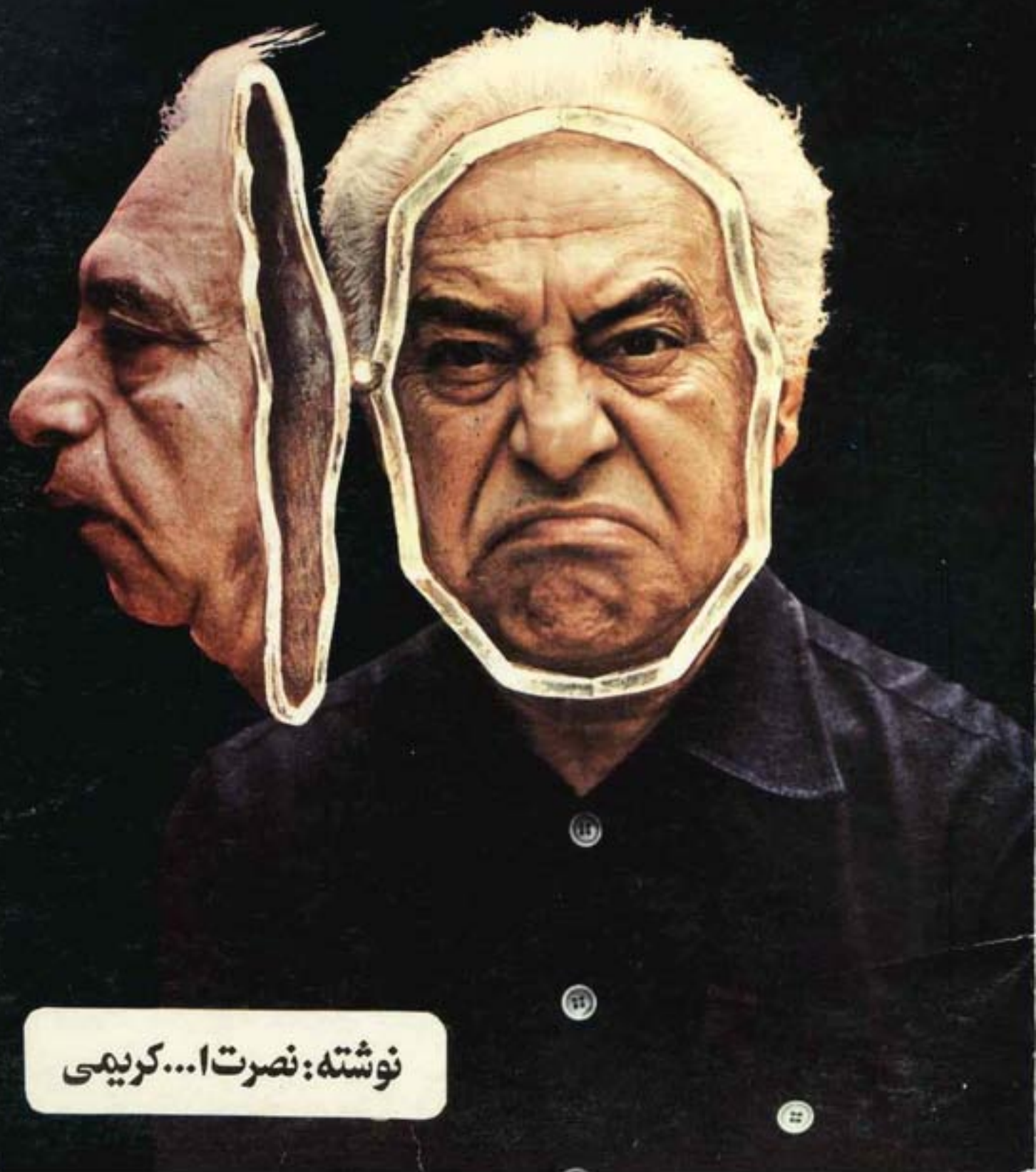


پروٹ و پروٹ



نوشتہ: نصرت ا... کریمی

سُورُن و دُرُون

انکاس خصوصیات اخلاقی در حیرة آدمی

نوشتہ نصرت ا... کرمی

ٲرون و درون

نویسنده : نصرت الله کریمی

چاپ اول : تابستان ۱۳۶۸

تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه

چاپ : چاپ بهمن

ناشر: نویسنده با همکاری حسین اعرابی

عکسها : محمود گلنراقی

خود را بشناس تا خدای خود را بشناسی
رسول اکرم ص.

بالاترین مرحله خرد، خودشناسی است
امام رضا ع.

پیش‌گفتار

نگارنده بمقتضای حرفه خویش: (گریموری، مجسمه‌سازی، بازیگری، سناریونویسی، فیلمهای نقاشی متحرک و عروسکی، کارگردانی تئاتر و سینما) در شناخت چهره آدمی به نقطه نظرهایی رسیده است که غلط یا صحیح، بهرحال حاصل تقریباً نیم قرن ممارست در هنرهای نمایشی، مطالعه و پژوهشهای تجربی است. مطالبی که از نظر خواننده گرامی می‌گذرد، از سال ۱۳۲۴ شمسی تا کنون، در کلاسهای متعدد آزاد هنر گریم و در دانشکده‌های هنرهای تئاتر بعنوان واحد گریم، بصورت کنفرانس تدریس شده است.

باشد که مبانی شناخت چهره آدمی برای هنرآموزان و علاقمندان به هنرهای: گریموری، بازیگری، کارگردانی، نقاشی، مجسمه‌سازی و ماسک‌سازی مفید افتد. اما در حیطه روانشناسی که نگارنده بطور آماتوری مطالعات ناچیزی داشته است، شاید بعنوان پیش‌نظریه موتور دستگاههای پژوهشی را در این زمینه بحرکت آورد. نگارنده طی سالهای نسبتاً طولانی در حد بضاعت خویش. مسائل تئوریک چهره‌شناسی را گسترش داده و برای رفع نارسائیهای آن کوشیده است، اما از آنجا که هیچ کس نمی‌تواند نظریه‌ای بدون نقص ارائه دهد، نتیجه تجربیات و مطالعات خویش را از طریق این مکتوب به هنرمندان و پژوهشگران آینده تقدیم میکند به امید این که روزی به تکامل دلخواه برسد.

نصرت‌اله کریمی ۱۳۶۵ شمسی

رابطه خلق و خوبا چهره آدمی

آیا چهره آدمی می تواند گویای خصال روحی انسان باشد؟
اگر جواب منفی باشد این سؤال مطرح میشود.
چرا هنگامی که برای اولین بار با قیافه ای روبرو میشویم،
درباره خصال و اخلاق او اظهار نظر می کنیم؟ مثلاً اینطور:
آدم جالبی بنظر می رسد، گیش مرا نگرفت، چقدر عنق، مثل
اینکه با خودش هم قهر است، نگاه محبت آمیزی دارد، بی عقده بنظر
میرسد، متکبر است، منفی باف است، الکی خوش است، ابله است،
متفکر است. و و و الخ.
درباره کسی که با او روابط ممتد دوستانه نداشتیم، دادوستد
نکردیم و رفتار و کردار او را با اطرافیانش ندیدیم نظری میدهیم که در
عین مبهم بودن دقیق است. این اظهار نظر روانشناسانه مبتنی
بر چیست؟ آیا مشخصات و خطوط چهره می تواند دریچه ای بروج
بفرنج آدمی بگشاید؟

سروصورت انسان تشکیل شده است از:

- ۱- استخوان جمجمه
 - ۲- عضلات متحرک
 - ۳- پوشش پوستی
 - ۴- موهای سر و ریش و سبیل و ۵- آرایش بر مبنای سلیقه و مد روز.
- ۱- شکل استخوان جمجمه که تعیین کننده فواصل اعضای
چهره است، طبق قوانین ژنتیک ریشه در توارث دارد. نه فقط ارث
مستقیم از والدین که از اجداد و حتی شاید از انواع.
- ۲- عضلات چهره که از نظر شکل ارثی هستند، بعلا
متحرک بودن باعث کش و قوس پوشش پوستی میشوند. حرکات
عضلات بطور نا آگاه بفرمان کامپیوتری انجام میشود که نامش مغز
انسان است هنگامی که در برابر رفتاری ناهنجار خشمگین میشویم

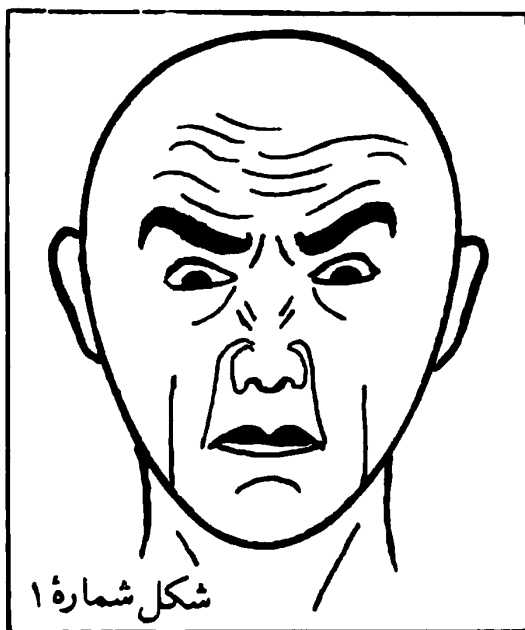
عضلات چهره خودبخود بحرکت می آیند، پوست چهره را کش و قوس میدهند و چین و چروک خاصی روی پوست بوجود می آورند.

۳- پوست چهره در محیط آفتابی برنزه و در محیط بدون آفتاب رنگ پریده میشود همچنین تحت تأثیر حرکات عضلات چهره چین خوردگی های خاصی پیدامیکند.

۴- موهای سر و صورت بمقتضای ژن کم پشت یا پر پشت و برنگهای گوناگون میروید.

۵- آرایش موهای سر و صورت بر مبنای فرهنگ، سنت و معتقدات یا مدروز صورت می پذیرد.

اگر شخصی روزانه ده بار خشمگین شود، در سال ۳۶۵۰ بار و پس از ده سال ۳۶۵۰۰ بار عضلات چهره اش پوست را کش و قوس میدهند و



چروکهای طبق شکل شماره ۱ بوجود می آورند که بمرور زمان حالت خشم آگین روی صورت آن شخص تثبیت میشود.

بنابراین از طریق مشاهده این چروکهای تثبیت شده می توان بروحیه خشمگین و عصبی صاحب چهره پی برد.

از آنجا که هر فرد از نوع بشر دارای خصوصیات اخلاقی خاص خودش می باشد و از نظر صوری هم هر فرد شکل و قیافه خاص خودش را داراست، محال است بتوان دونفر از افراد بشر را پیدا کرد که دقیقاً شبیه یکدیگر باشند.

حتی دو قلوبهای یک تخمکی که در شرایط کاملاً متشابه بوجود می آیند و در آزمایشات آزمایشگاهی شباهت آنها محرز شناخته شده است، چنانچه با واحد میکرومتر اندازه گیری شوند، شاید

اختلافات جزئی بین آنها مشاهده شود. نگارنده امکان چنین آزمایشی را ندارد لذا بحدس و گمان بسنده میکند.

اما آنچه مسلم است دوطرف چهره هیچکس دقیقاً مشابه و قرینه نیست. آدمیان چون برگهای درختان بحد بی نهایت متنوع هستند. همانطور که حتی از یک درخت نمی توان دو برگ انتخاب کرد که دقیقاً شبیه یکدیگر باشند، دوفرد آدمی را هم در طول تاریخ بشریت نمی توان یافت که از نظر برونی و درونی کاملاً همگن باشند. تأثیر محیط دوقلوهای یک تخمکی را رفته رفته از یکدیگر متمایز میسازد.

این تنوع بی حد و حصر ظاهراً هرگونه ضبط و ربط و قاعده ای را دشوار و حتی غیرممکن می سازد. مقوله ای که تحت قاعده درنیاید چگونه می توان بررسی کرد؟ اقامی دانیم که در طبیعت بحد بی نهایت رنگ وجود دارد. و تمام رنگها از مخلوط سه رنگ اصلی یعنی آبی، قرمز و زرد بوجود می آیند. آیا می توان بخطوط اصلی چهره های بی نهایت متنوع نوع بشر دست یافت؟

اولین کسی که بگروه بندی نوع بشر پرداخت جالینوس حکیم بود.

طبق نظریه او نوع بشر بچهار گروه تقسیم میشود:

۱- دموی مزاج ۲- سوداوی مزاج ۳- صفراوی مزاج ۴- بلغمی مزاج

فیزیونومیستهای قرون اخیر کوشش بسیار بکار بردند تا از طریق شکل جمجمه، جام چهره، فواصل بخشهای مختلف چهره، قامت و حتی طرز راه رفتن خصوصیات روحی نوع بشر را طبقه بندی کنند. آنها میخواستند روحیه آدمی را با خط کش و پرگار اندازه گیری کنند. در کتاب تاریخ علم اثر جرج سارتون ترجمه احمد آرام درباره ریشه تألیف چهارمزاج اینطور نوشته: ارسطو نسبت تألیف آنرا به

پولوبوس داده ولی نخستین بار بوسیله جالینوس مورد تفسیر و توضیح قرار گرفته و پس از او تا قرن ۱۹ در علم طب باقی مانده است. چهارمزاج دنیای باستان بار دیگر بوسیله کانت بطریق زیر مورد تفسیر قرار گرفته که تا به امروز برای بعضی از روانشناسان بنام مثل پاولف و آیسنگ معتبر است.

تفسیر کانت که نخستین بار در سال ۱۷۹۸ میلادی منتشر شده است چنین است:

۱- دموی مزاج آدم بی خیال و پرامید و آرزوئی است، وقتی دست بکاری میزند آنرا دارای اهمیت فوق العاده ای میدانند، لیکن لحظه ای بعد همه این ماجرا را از یاد می برد. دلش می خواهد بقولهایش وفا کند اما از این کار عاجز است چون قبلاً با دقت لازم فکر نکرده که از عهده این کار برمی آید یا نه. آنقدر خوش قلب هست که بمردم کمک کند. اما در وام دادن بدخلق است و مرتباً از باز پرداخت آن جو یا می شود. بسیار مردم آمیز است؛ به شوخی های عملی تمایل دارد؛ راضی و خوشنود است؛ هیچ چیزی را جدی نمی گیرد و دوستان بسیار فراوانی دارد. شریر و بدجنس نیست اما بسختی از کارهای ناستوده دست می کشد؛ ممکن است نادم شود اما پشیمانی خود را (که هیچگاه بحد احساس گناه نمی رسد) بسرعت فراموش می کند. از کار کردن به آسانی احساس خستگی و کسالت می کند اما بی وقفه خود را با کارهایی سرگرم میکند- کارهایی که پی در پی عوض می شوند، چون در بین ویژگی های او چیزی بنام پشتکار نمی توان یافت.

۲- سوداوی: مردمان متمایل بمزاج سوداوی هر چیزی را که به آنها مربوط شود دارای نهایت اهمیت می شمارند. برخلاف دموی مزاجها در هرجائی علت و سببی برای نگران شدن می جویند و در هر موقعیتی دشواریها و مشکلات را می بینند. چون اصرار دارند که بعهد

خود وفا کنند پس بسختی قول می دهند و مراقبند که از عهده آن برآیند. این کارها بخاطر رعایت اخلاقیات نبوده بلکه ناشی از این است که در این افراد ارتباط با دیگران موجب نگرانی و بدبینی و اندیشناکی آنها می شود. بهمین جهت در شادمانی به روی آنها بسته است.

۳- صفاوی: می گویند آتشین مزاج است، زود برانگیخته میشود اما اگر طرف مقابلش تسلیم شود بسادگی آرام می گیرد؛ می رنجد اما کینه بدل نمی گیرد. تندکار است اما پشتکار ندارد؛ سرگرم کار هست اما علاقه ای به آن ندارد چون پشتکار ندارد؛ بیشتر دلش می خواهد دستور بدهد تا آنکه گرفتار جریانهای اجرائی شود عاشق اینست که پیش دیگران از او تعریف کنند و مورد تحسین قرار گیرد. عاشق ظواهر، خودنمایی و تشریفات است؛ بسیار خود شیفته است و به خود می بالدد. خسیس است؛ مؤدب است، اما بیشتر تشریفات است و بیش از هر چیز از این ناراحت می شود که دیگران با مقاصد او همراهی نکنند. کوتاه بگوئیم خوشیهای صفاوی مزاج کمتر از دیگران است. چون بیش از دیگران برای خود مخالف می تراشد.

۴- بلغمی: این تیپ نه بمعنای تنبلی بلکه بمعنای فقدان هیجان است. به این تعبیر که شخص نه بسادگی یا به شتاب بلکه بشیوه ای مستمر هیجان پیدا می کند. چنین شخصی بکندی به هیجان می آید لیکن مدت درازی در آن حال باقی می ماند. اعمالش نه از روی غریزه بلکه برخاسته از اصول است؛ ممکن است بی تدبیری و فقدان زیرکی او را خلق خوشش جبران کند. با مردم عادلانه رفتار می کند و معمولاً در حالی که ظاهراً تسلیم دیگران می شود، با پای فشردن برآمالش پیش می رود. (متن نظریات کانت از کتاب: واقعیت و خیال در روانشناسی اثر هانس ج. آیسنگ ترجمه محمد تقی براهنی - نیسان قولیان گرفته شده است) نشر روز ۱۳۶۵

اما پاولف شخصیت‌های نوع بشر را بطور علمی گروه بندی کرده که تا

حدودی با گروه بندی جالینوس و تعریف کانت تطبیق میکند.

الف- تیپ ضعیف پاولف معادل سودائی مزاج جالینوس است این تیپ اشخاص: خجالتی، ترسو و مردد هستند؛ از اشخاص ناآشنا می هراسند، مضطربانه دست و پای خود را گم میکنند، در مقابل ناملایمات هراسان میشوند و فشار روحی اندکی را می توانند تحمل کنند.

ب: تیپ قوی پاولف که کارکرد سلولهای قشر خاکستری مغز آنها در حد بالا است و فشار روحی بمراتب بیشتری را تحمل میکنند بدو گروه تقسیم میشوند.

۱- قوی نامتعادل که برابر صفراوی مزاج جالینوس است. خصوصیات روحی این تیپ از این قرار است: رزمجو، تندخو و تحریک پذیر است. در بکار بردن قوای روحی و جسمی اسراف میکند. نیروی بازدارنده عقلانی او ضعیف است بنابراین بی محابا در جهت خواستهای احساسی خویش گام برمیدارد و غالباً ناموفق کنار میرود این تیپ فعالیت ادواری دارد. برای تندرستی اینگونه تیپها باید نگران بود.

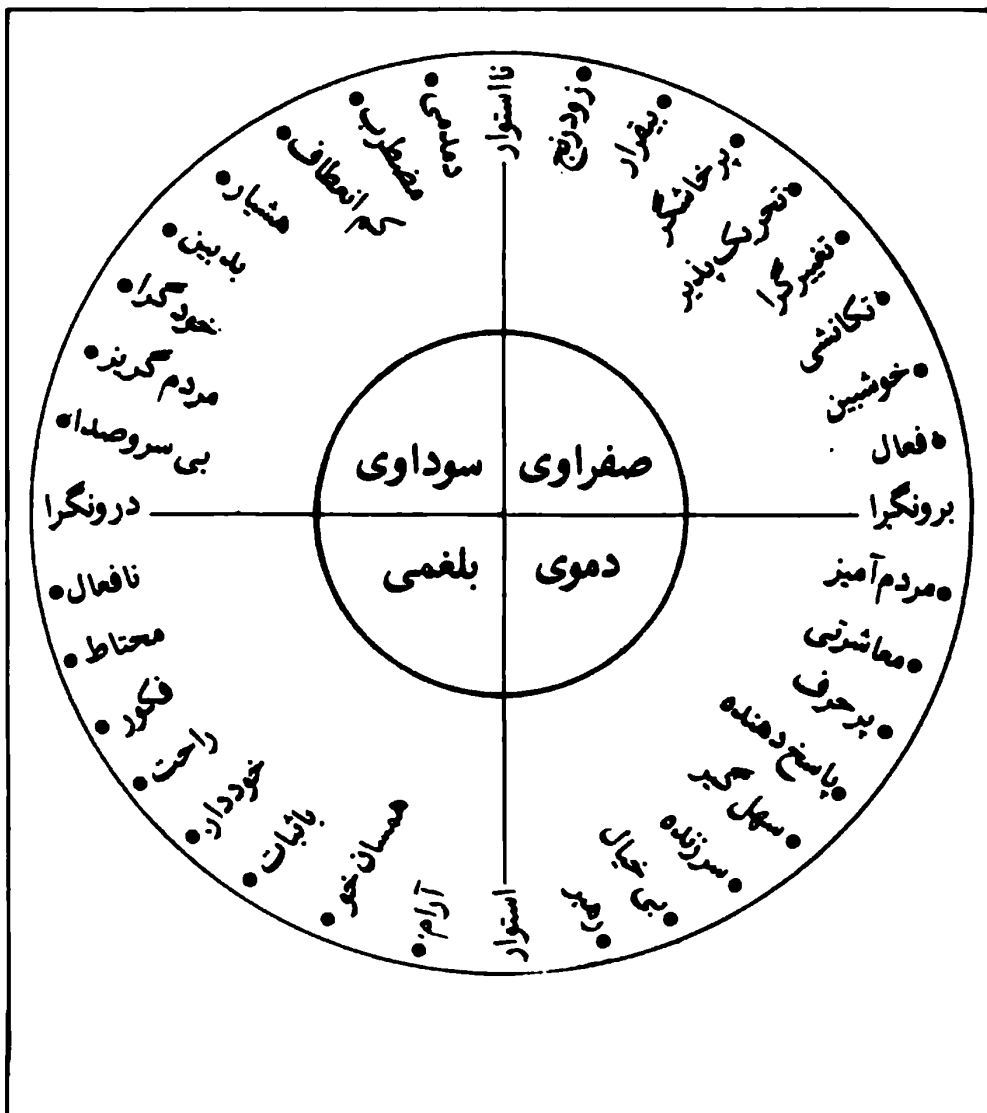
۲- قوی متعادل که خود شامل دو گروه است:

الف: قوی متعادل سرزنده که معادل دموی مزاج جالینوس است. این تیپ با حرارت، خلاق، چابک، زود آشنا، اجتماعی، بشاش و سریع الانتقال است. براحتی با شرایط متغیر سازگار میشود، به آسانی برافسردگی چیره میگردد و با انعطاف پذیری اندیشمندانه مشکلات را از پیش پای خود برمیدارد.

ب: قوی متعادل آرام که معادل تیپ بلغمی مزاج جالینوس است. این تیپ علاوه بر خصوصیات (الف) پیوسته در حال سکون، تعادل و آرامش است. تحریکات قشر خاکستری مغز او مثل موتور سرویس شده روان در حرکت است

و در موقع لزوم بموقع ترمز میکند. تحریرکات فعاله و بازدارنده او متعادل است. ♦

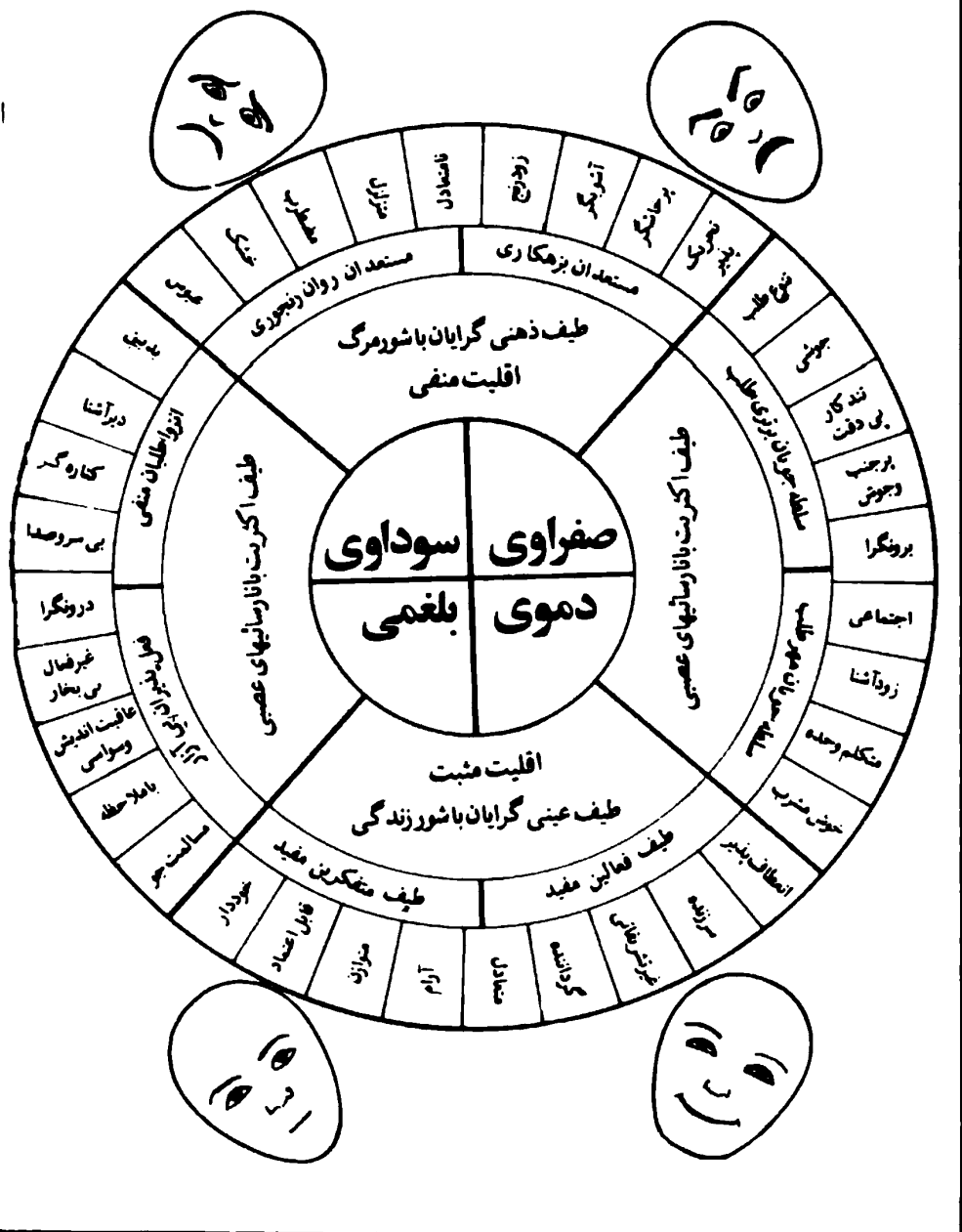
هانس ج. آیسنک در کتاب واقعیت و خیال در روانشناسی ترجمه دکتر محمدنقی براهنی - نیسان قولیان نموداری بشکل دایره در ارتباط با چهار مزاج ارائه داده است. نشر روز ۱۳۶۵



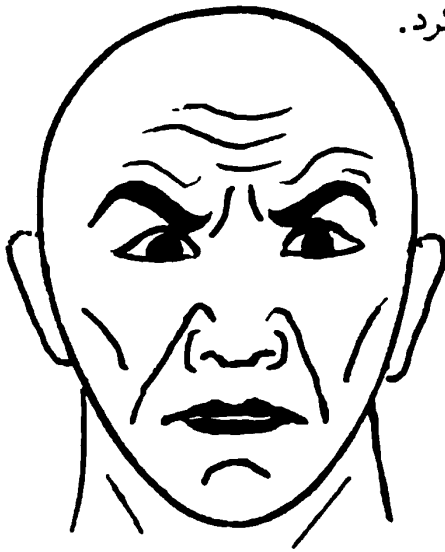
♦ (نظریات پاؤلف در ارتباط با چهارمزاج از کتاب: پاؤلف بسوی روانشناسی علمی جلد اول نوشته هاری ولس ترجمه کسرائیان اخذ شده است با تشکر از راهنمایی های مهندس گودرزی)

با همت مترجم محترم آقای دکتر محمدنقی براهنی و آقای دکتر رضا براهنی و آقای دکتر هوشنگ هاشمی و آقای مهندس گودرزی، عناوین تیپ‌های دایره آیسنگ مجدداً با دقت بیشتر ترجمه شد و نگارنده با تشکر از آقایان نامبرده اقدام بر طرح دایره زیر نمود.

دایره‌ای که بر مبنای دایره آیسنگ طرح شده است



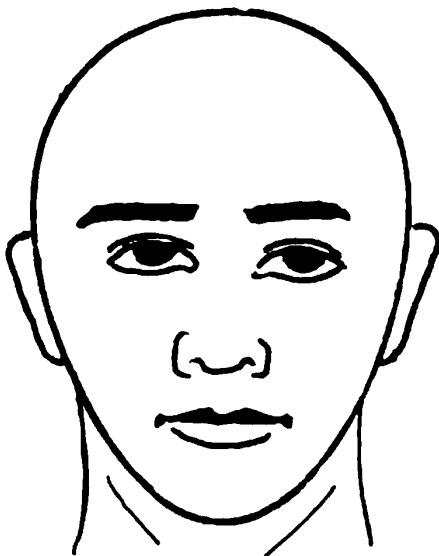
گروه بندی جالینوس و پاولف را بطور ساده تر میتوان اینطور ۲ بیان کرد.



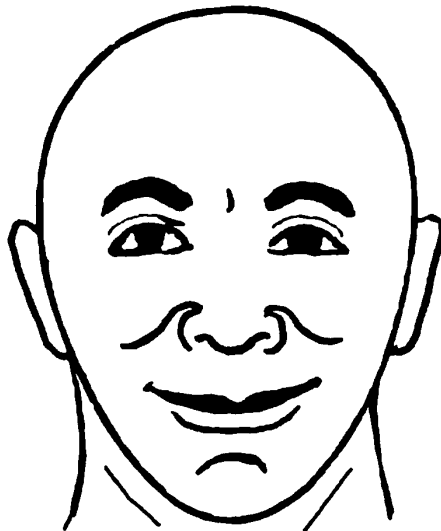
صفاوی وقوی نامتعادل =
قیافه خشمگین



سودائی وضعیف =
قیافه غمگین



بلغمی وقوی متعادل آرام =
قیافه آرام واندیشمند



دموی وقوی متعادل سرزنده =
قیافه شاد وفعال

نوع چهارم (بلغمی) انسان متعارف، آرام و از نظر روحی بالغ است. در هنگام شادی قیافه شاد نشان می‌دهد. در مقابل ناهنجاریها بطور کنترل شده خشمگین میشود و چون مصیبتی پدید آید غمگین میگردد. چهره او آینه بدون موج و شفاف است که حالات غم، شادی و خشم را در مواقع لزوم منعکس میکند.

اما سه گروه غمگین، خشمگین و شاد مثل سه رنگ اصلی زرد و قرمز و آبی هستند که در طبیعت بطور خالص یافت نمیشوند اما طیف بی نهایت رنگهای خلقت از مخلوط این سه رنگ بوجود آمده‌اند. چهره‌های متنوع نوع بشر هم مخلوطی از حالات سه گانه غم، شادی و خشم میباشد که اگر یکی از این حالات مثلاً خشم تسلط داشته باشد آن چهره را خشمگین مینامیم.

در بخشهای بعدی توضیحات دقیق تری در این باره خواهد آمد.

اینطور نیست که یک نفر فقط صفراوی و دیگری در تمام لحظات عمر دموی باشد. چهارمزاج در تمام آدمها وجود دارد. منتها یکی از مزاجها غالب است و دیگر مزاجها به ترتیب مغلوب میشوند.

در هر فرد هریک از چهارمزاج درصدی دارند مثلاً اگر شخصی ۴۰٪ دموی، ۲۵٪ صفراوی ۲۰٪ بلغمی و ۱۵٪ سوداوی باشد، دموی میانه رو محسوب میشود. اما اگر ۷۵٪ دموی ۱۲٪ صفراوی ۸٪ بلغمی و ۵٪ سوداوی باشد این شخص دموی بارز محسوب میشود.

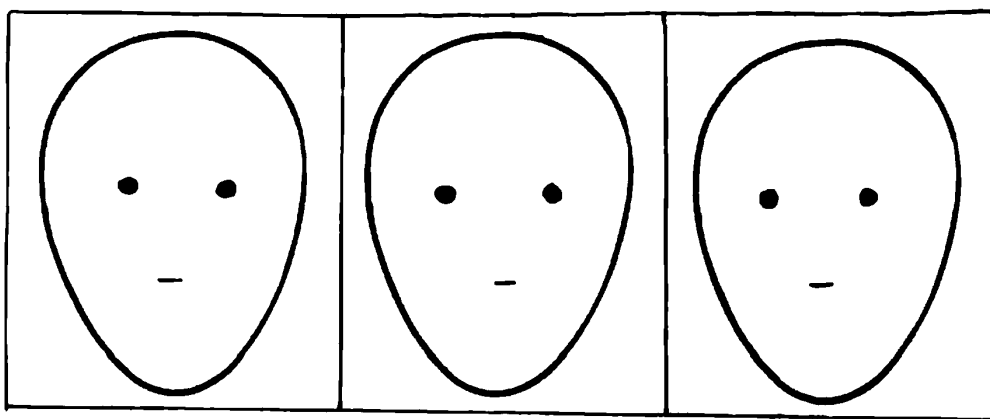
انعكاس منش بر چهره آدمی

بخشهای متحرک چهره

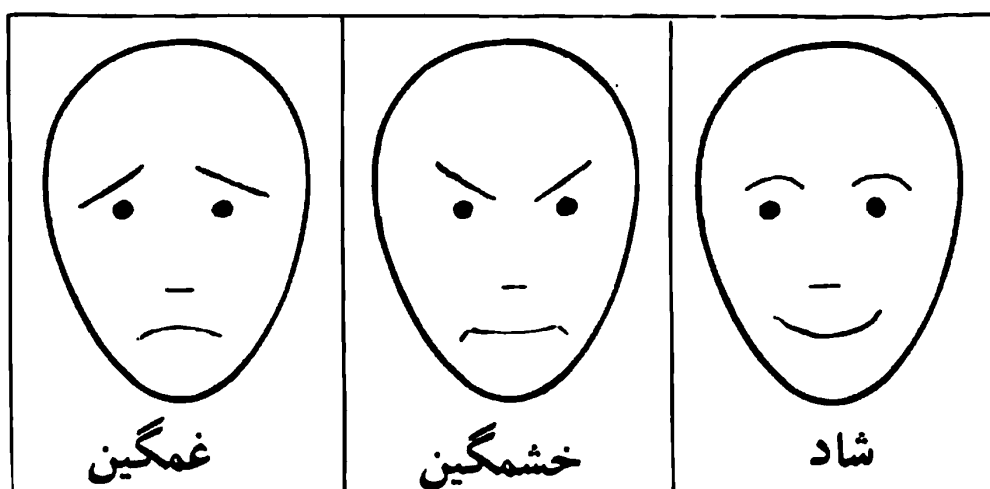
از میان عضلات چهره که با فرمان مغز موظفند حالات روحی را منعکس کنند، بخشهای متحرک چهره کاربرد بیشتری دارند عمده‌ترین بخشهای متحرک چهره فک زیرین، گونه‌ها و ابروان

هستند. البته چشمها، پره‌های بینی. و حتی گوشها هم گاه حرکت میکنند. حتی پوست صورت با تغییررنگ و لرزش، حالات روحی را منعکس میکند. برق نگاه عمیق‌ترین تمنیات درونی را عیان میسازد. اما فک زیرین، گونه‌ها و ابروان کارسازترین ابزار گوش بفرمان کامپیوتر مغز هستند و بویژه ابروان و فک زیرین در انعکاس خصوصیات اخلاقی و روحی نقش عمده دارند.

برای روشن شدن مطلب به سه جام چهره تخم مرغی با سه نقطه در محل چشمها و بینی توجه کنید. این سه چهره متشابه دارای هیچ گونه خلق و خوی مشخص نیستند.



اما چنانچه دهان (که مشخص کننده فک زیرین است) و ابروان باحالات متضاد به این سه چهره خنثی اضافه شوند، سه حالت روحی کاملاً متضاد بوجود می آیند.



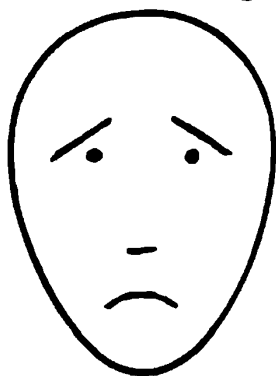
غمگین

خشمگین

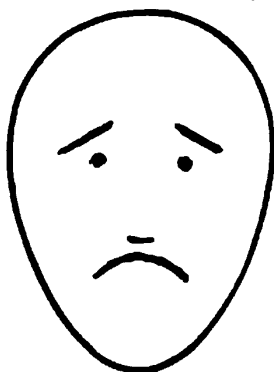
شاد

این آزمایش تجربی بخوبی کاربرد عضلات حرکت دهنده ابروان، همچنین فک زیرین و بنا گوش را که عامل حرکت دهنده دهان هستند نشان میدهد. عامل دیگری که در نشان دادن خلق و خو و منش انسان نقش عمده دارد، فواصل بخشهای مختلف چهره میباشد که در ارتباط با شکل جمجمه و موروثی است. (شکل جمجمه موروثی بگمان نگارنده نه فقط از اجداد که شاید از انواع هم بما رسیده باشد زیرا بعضی از چهره های انسانی بحیوانات درنده خویا

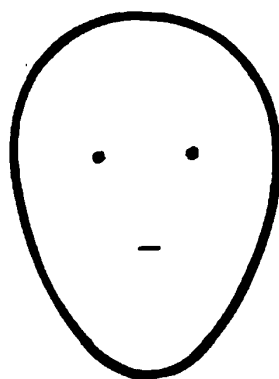
غمگین با فواصل متعارف



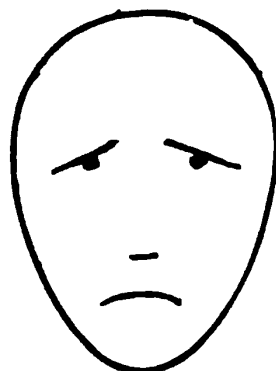
غمگین خود خواه
وسلطه جو



فاصله بین دهان و چانه
یعنی فک زیرین بزرگ
شده است



غمگین درونگرا
وعصبی

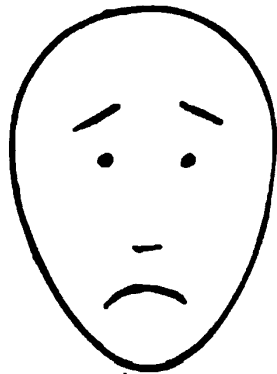


حفره چشم کمتر از معمول
است در نتیجه فاصله بین
چشم و ابرو کم شده است

حیوانات بی آزار شباهت دارد.) در آزمایش زیر یکی از سه حالت اصلی چهره را با فواصل مختلف موروثی مورد مطالعه قرار می دهیم.

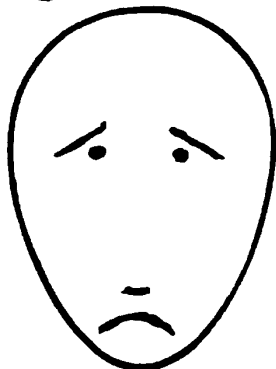
در این آزمایش عمداً جام چهره‌ها بشکل بیضی تخم مرغی و متشابه در نظر گرفته شده. چشمها و بینی با نقطه‌ای مشخص شده که بی حالت باشد تا عملکرد فواصل در تعیین حالات روحی بهتر عیان گردد.

غمگین متحیر و ابله



حفره چشم زیادتر از معمول است در نتیجه ابروها فاصله بیشتری با چشمها دارند

غمگین بی آزار
عاطفی و مطیع



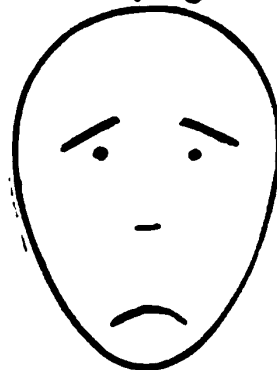
طول بینی مثل حیوانات بی آزار علفخوار زیاد است

غمگین خودخواه سلطه جو و متحیر ابله



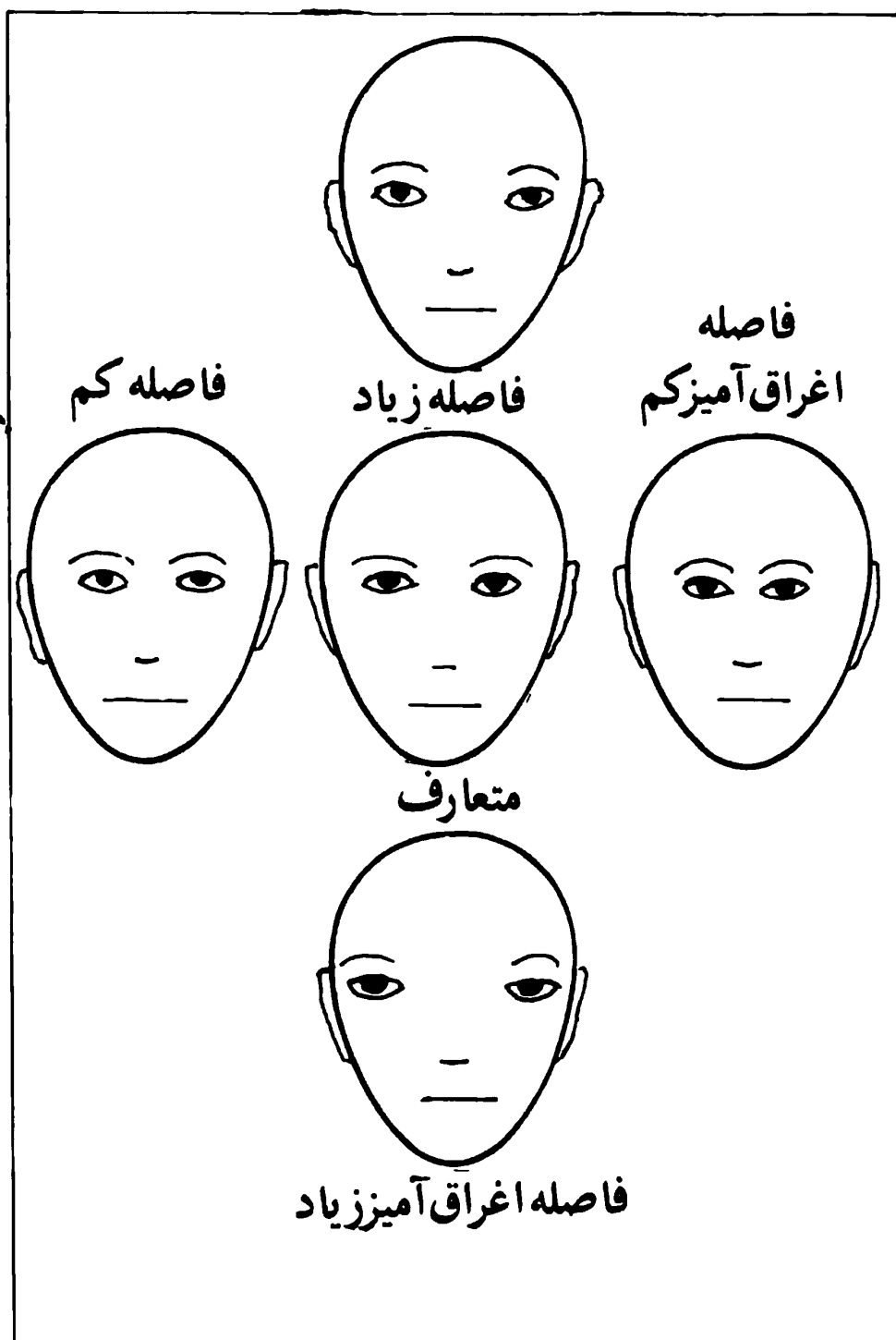
حفره چشم و فک زیرین بزرگ شده است

غمگین مودی
حسرت بدل



فاصله دهان با بینی مثل حیوانات مودی زیاد شده است

در چهار تصویر زیر که در تمام فواصل بخشهای مختلف متشابه هستند فقط فاصله بین چشمها تغییر کرده است.



اگر فاصله بین چشمان حیوانات را مورد بررسی قرار دهیم مشاهده خواهیم کرد که جانوران سبع و درنده مثل پلنگ، جانوران موزی و گزنده مثل مار چشمان نزدیک بهم دارند و حیوانات بی آزار

مثل آهو و تمام چهار پایان علف خوار دارای چشمانی با فاصله زیاد هستند.

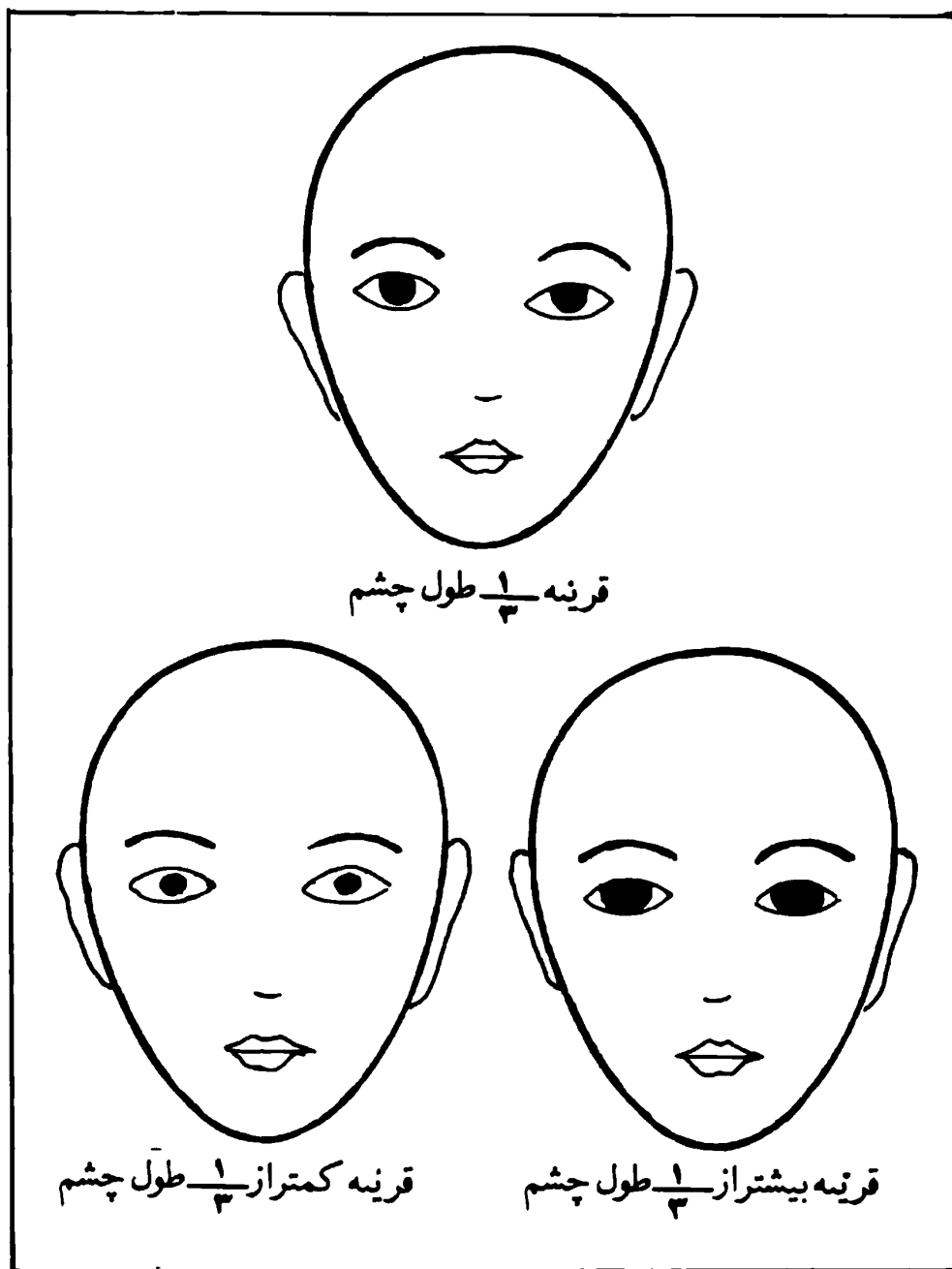
فاصله چشمهای پرندگان دانه خوار که حتی نباتات را هم آزار نمیکنند بعدی است که با یک چشم مشرق را می نگرند و با چشم دیگر مغرب را. فقط پرندگان گوشتخوار مثل عقاب دارای چشمانی نزدیک بهم هستند.

با وجود این نباید تصور کرد که هرکس چشمانی نزدیک بهم دارد آدم بدجنسی است. انسان مثل حیوان ساده و یک بعدی نیست.

آدمی موجود بفرنجی است. قشر خاکستری مغز انسان که شاهکار خلقت است امکانات وسیعی برای فراگیری در اختیار آدمی قرار داده است. انسان پویا است، رغبت به پیشرفت و تکامل دارد و قابل تربیت است. اگر خوراک درست به کامپیوتر مغز انسان داده شود این شاهکار خلقت برای انجام کارهای خیر و صواب فرمان صادر میکند.

علاوه بر این فقط فاصله بین دو چشم تعیین کننده حسن یا سوءنیت نیست. علائم دیگری هم که بعداً ذکر خواهد شد وجود دارد که اگر همه این علائم در چهره‌ای وجود داشته باشد میتوان نسبت به حسن نیت صاحب چهره بدگمان شد. این نکته را ناگفته نگذارم که این نشانه‌ها مثل فرمول ریاضی دقیق نیست. در طبیعت و خلقت استثناء هم وجود دارد. چنانکه برف قاعده در زمستان می بارد ولی در خردادماه هم دیده شده است.

قطر دایره قرنيه چشم بطور متعارف باید $\frac{1}{3}$ طول چشم باشد
 زیادتر از $\frac{1}{3}$ نشاندهنده پاکدلی و کمتر از $\frac{1}{3}$ نمایانگر خبث طینت
 است.

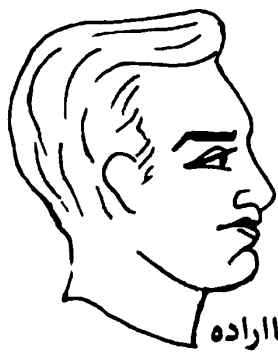


در این مورد حیوانات بی آزار مثل آهو، الاغ و خرگوش هم
 دارای قرنيه بیش از $\frac{1}{3}$ طول چشم هستند و قرنيه حیوانات درنده و
 گزنده کمتر از $\frac{1}{3}$ طول چشم آنها است شک نیست که در این مورد
 هم استثناء وجود دارد.

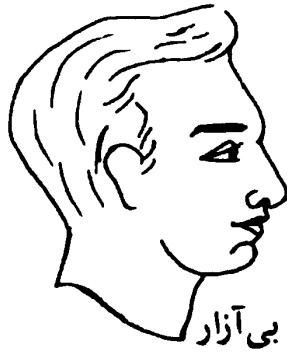
نقش فك زیرین

فك زیرین که عمل باز و بسته کردن دهان و جویدن را انجام میدهد، در حیوانات درنده قویتر و بزرگتر است در چهره انسانی اگر فك زیرین کمی جلوتر از فك فوقانی باشد نشانه اراده قوی است و چنانچه بطور اغراق آمیز بزرگ و جلوتر از فك فوقانی باشد به نسبت جلو بودن خصال: خودخواه، برتری طلبی، سلطه جوئی و بالاخره میل بجنایت را نشان میدهد. برعکس هر چه فك زیرین بیشتر متمایل بعقب باشد به ترتیب خصال:

آرامش و صلح جوئی، بی آزاری، فرمان بری، بی ارادگی و بالاخره ساده لوحی و هالوگری را نشان میدهد.
در تصاویر پژوهشی فقط فك زیرین بطرف جلو و عقب متمایل شده است تا نقش این بخش از چهره و تأثیر آن در خصال آدمی بطور عیان نمایان گردد.



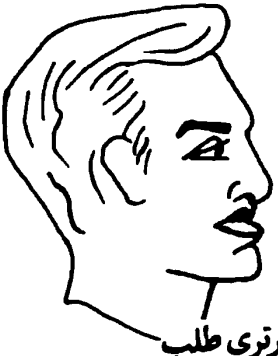
با اراده



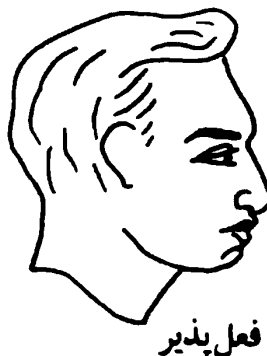
بی آزار



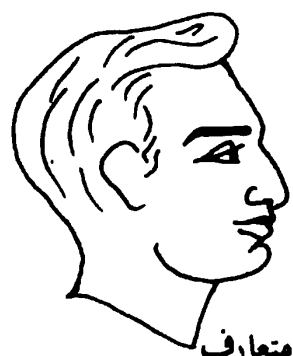
متعارف



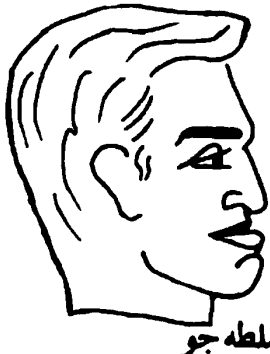
برتری طلب



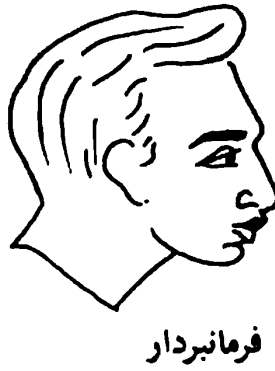
فعل پذیر



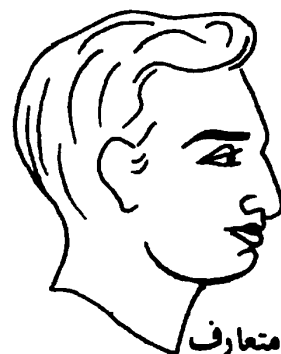
متعارف



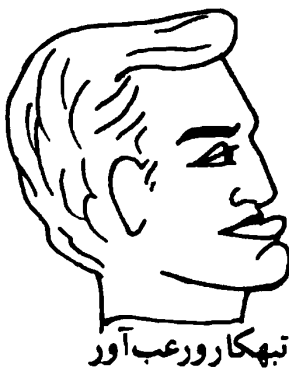
سلطه جو



فرمانبردار



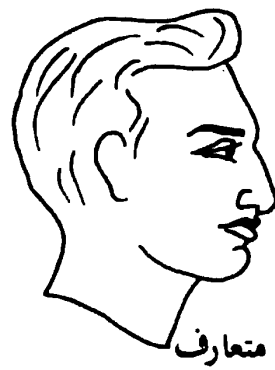
متعارف



نبهکار و رعب آور



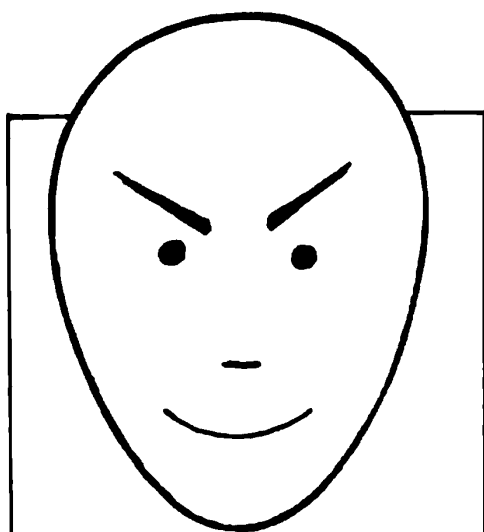
بی اراده و مرعوب



متعارف

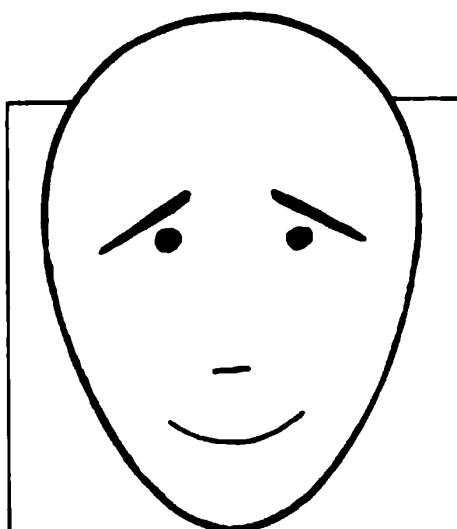
کافیست دو تصویر آخری را با هم مقایسه کنید.

قبلاً متذکر شدم که انواع بی نهایت رنگهای طبیعت از مخلوط سه رنگ اصلی بوجود می آیند. بامخلوط سه حالت اصلی (غم، شادی و خشم) نیز چهره های گوناگون بوجود می آیند که هر کدام نشان دهنده خصال مشخصی است. عمداً جام چهره، فاصله چشمها و بینی متشابه و بدون حالت روحی فرض شده اند تا کاربرد بخشهای متحرک چهره بیشتر عیان گردد.



ابروان خشمگین +
دهان شاد =
چهره شیطانی

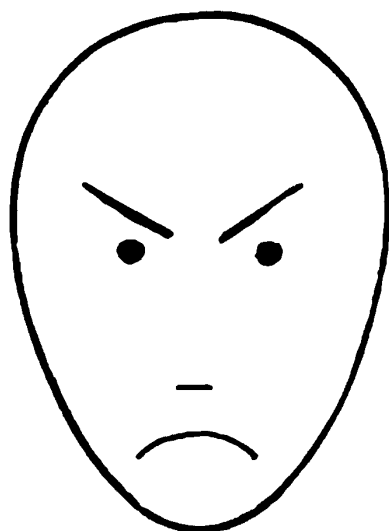
وسیله دفاعی اینگونه موجودات
تنوطه، بدجنسی، فریبکاری و
شقاوت است. برای روحیه آنها
ردالت سکرآور است



ابروان غمگین +
دهان شاد =
چهره دلفک وار

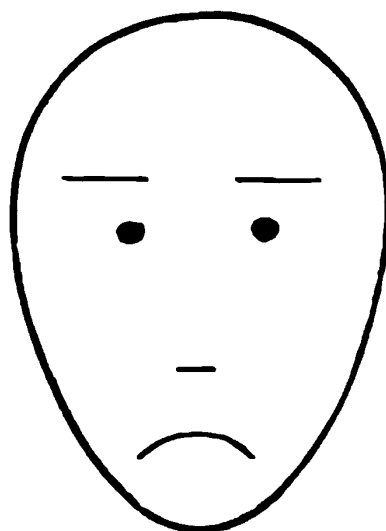
وسیله دفاعی اینگونه اشخاص
طنزگوئی و مسخرگی است.
با چکش کلمه برفرق دشمن
میکوبند. شعارشان در زندگی
چنین است:

رو مسخرگی پیشه کن و مطربی
آموزتا داد خود از مهتر و کهتر
بستنی



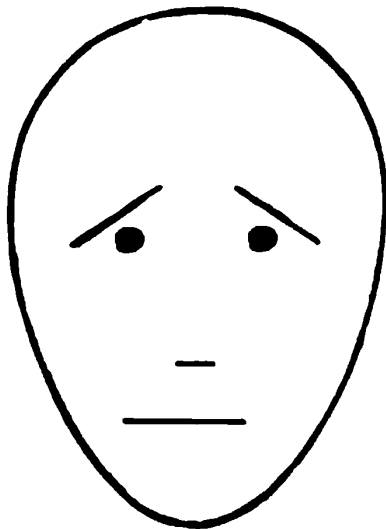
ابروان خشمگین +
دهان غمگین =
چهره عبوس

صاحبان این چهره گوئی با
خودشان هم مخالفت دارند.
وسیله دفاعی آنها فقط
خشونت است. آنها فکرو
ذکری جز تجاوز بحقوق
دیگران، خرابکاری، ویرانگری
و انتقامجویی ندارند.
این چهره تیپ برتری طلب
منتقم را که کارن هورنای
بررسی دقیق کرده تداعی میکند



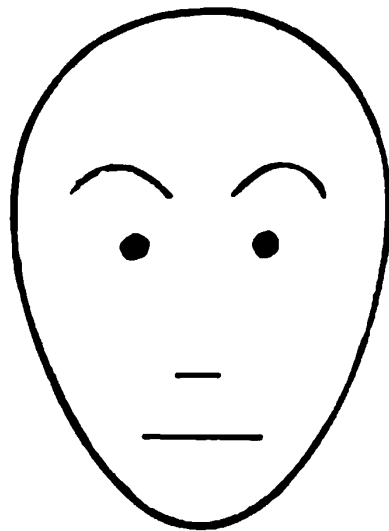
ابروان آرام +
دهان غمگین =
انزواطلب

درویش تمایل بزندگی
لذتبخش دارد اما مقررات
بیرونی اجازه نمیدهد.
از همرنگ شدن ریاکارانه عاجز
است لذا به انزوا پناه میبرد.
وسیله دفاعی او قهرکردن است
این چهره تیپ انزواطلب را که
کارن هورنای تجزیه و تحلیل کرده
است تداعی میکند.



ابروان غمگین +
دهان خشمگین =
بدبین

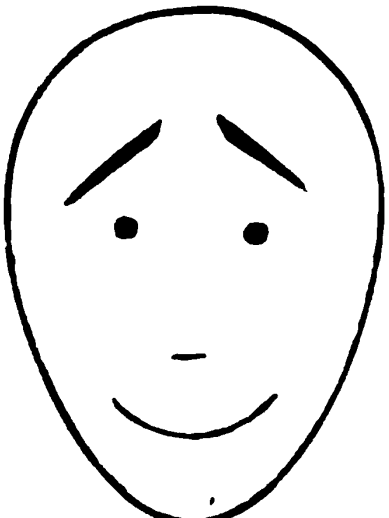
اینگونه اشخاص بهر پدیده‌ای
برخورد کنند اول بدیهای آنرا
می بینند بیمارگونه تصور می
کنند تمام اطرافیان شب و
روز علیه شان توطئه میکنند
آنها از مردم گریزان، در
تصمیم گیری مردد و همیشه
مضطرب هستند عدم همکاری
و منفی بافی وسیله دفاعی
آنها است.



ابروان شاد +
دهان خشمگین =
ساده لوح

اینگونه اشخاص ساده لوحانه
فریب میخورند،
فداکاری میکنند و هنگامی
که سرشان بسنگ میخورد
صدوهشتاد درجه عقب گرد
میکنند. وقتی به آنها بگوئی:
به لب پشت بام نرو ممکن است
سقوط کنی آنقدر پس پس
میروند که از پشت سقوط
میکنند آنها همیشه در
عکس العمل زندگی میکنند.

حالا یکی از این چهره‌ها را با فواصل مختلف بخشها مورد مطالعه قرار میدهیم. چهره دلچک وار را انتخاب می کنیم.
 (ابروان غمگین و دهان شاد) کماکان جام چهره را بیضی تخم مرغی و چشمها و بینی را بشکل خنثی باقی می گذاریم تا نقش فواصل در نشان دادن خصال روحی بیشتر عیان گردد.

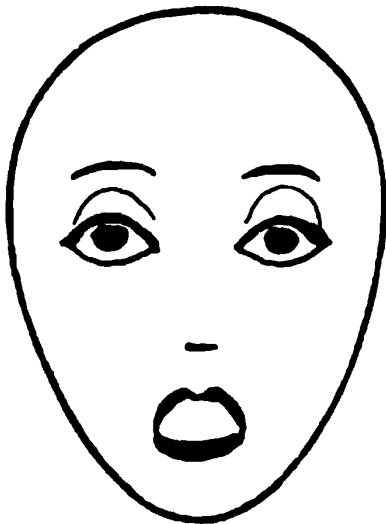
<p>وقتی فاصله ابروها از چشمها زیاد شود، چهره گشاده و کمی حیرت زده جلوه میکند. صاحب این چهره با گشاده روئی ناملایمات را تحمل میکند و با طنزگوئی گلیم خود را از آب میکشد. او در مقابل رفتار ناهنجار دیگران باخشونت ایستادگی نمیکند، بلکه با مسخرگی نقاط ضعف طرف را برملا میکند تا او را از میدان بدر کند. دشمنانش به او لقب بی رگ میدهند زیرا او هرگز متعصبانه عمل نمیکند.</p>	<p>فقط فاصله ابروها از چشمها زیاد شده است</p> 
--	--

وقتی حیرت می کنیم ابروها از چشمها فاصله می گیرند، دهان کمی باز می ماند و چشمها از حدقه بیرون می آیند. این حالت موقعی روی چهره ظاهر میشود که پدیده نادر و حیرت آوری مشاهده گردد. اگر فردی بعلت عقب ماندگی فکری و کندذهنی از هر پدیده ساده و پیش پا افتاده ای حیرت کند در اثر استمرار، این حالت روی صورت او تثبیت میشود که معرف بلاهت است. ←

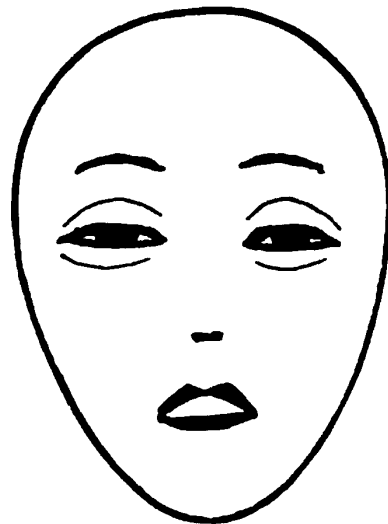
فیلسوفان، دانش پژوهان و اندیشمندان نیز در مقابل عظمت نظام خلقت و طبیعت پیوسته حیرت زده هستند اما آنها در عین حال بطور مستمر برای کشف و شناخت قوانین بغرنج نظام طبیعت تفکر میکنند.

حیرت آنها توأم با نگاه عمیق بدنمای خارج است. نگاه عمیق چگونه در چشمها منعکس میشود؟ همانگونه که به نقطه ای دور نگاه می کنیم. یعنی پلکها جمع میشوند.

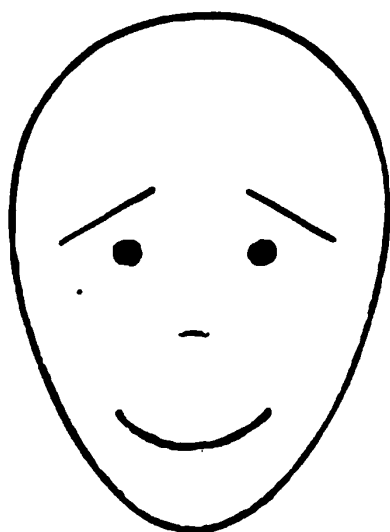
در زیر نمونه حیرت متفکرانه و حیرت
احمقانه را مشاهده میکنید.



حیرت احمقانه

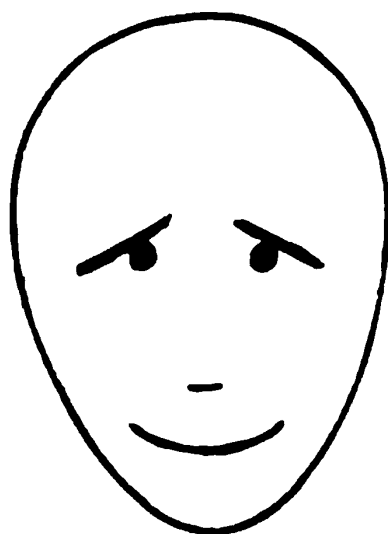


حیرت هوشمندانه



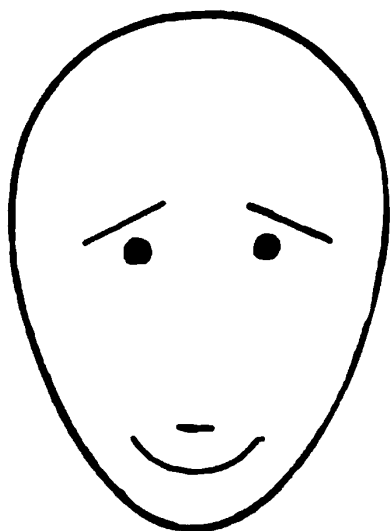
**فقط فاصله دهان با
بینی بیشتر شده است**

وقتی دهان از بینی فاصله
بیشتری می گیرد، یعنی پشت
لب بلند میشود،
قسمت تحتانی چهره چون پوزه
حیوانات باهوش نظیر میمون
جلوه میکند. صاحب این
چهره دلقکی است حيله گر.
او مرثوس حرف شنوی خوبی
است اما بظاهر.
در غیبت رئیس. باب طبع خود
عمل میکند. وسیله دفاعی او
موزیگری است.
اگر بخواهد انتقام بگیرد آب
زیرکاه عمل میکند.



**فقط ابروها به چشمها
نزدیک شده اند**

وقتی فاصله ابروها با چشمها
کم میشوند، چهره متفکر و تیز
بین جلوه میکند.
نگاه او طوری است، مثل اینکه
میخواهد آن روی سکه را
بررسی کند. گوئی میخواهد
موی را از ماست بکشد. وسیله
دفاعی او چکش طنزآلود کلمه
است که تا مغز استخوان حریف
را میسوزاند.



**فقط طول بینی
زیاد شده است.**

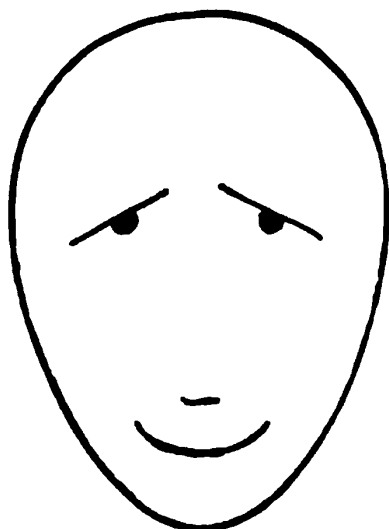
فاصله زیاد از نوک بینی تا چشم
و ابرو پوزه حیواناتی نظیر
چرندگان را تداعی میکند.
صاحب این چهره دلچسبی
است عاطفی، بی آزار و گوش
بفرمان او مرئوس باوفای
خوبی است. گلیم خود را با
خرمردندی از آب میکشد.
او همیشه تسلیم است. مخصوصاً
در مقابل برتری طلبان،
وقتی زیاده خشمگین شود به
انزوا می خزد.



**بینی و دهان بچشمها
نزدیک شده اند**

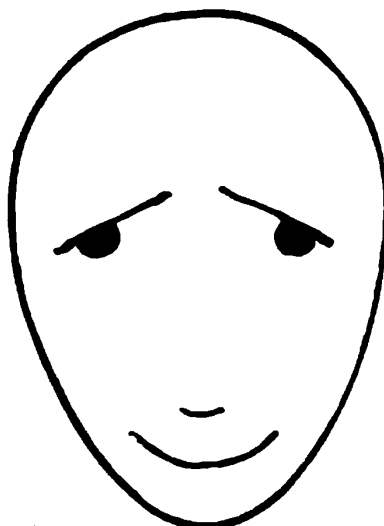
بینی و دهان به چشمها نزدیک
و در نتیجه فک زیرین و چانه
بزرگ شده است. صاحب این
چهره دلچسبی است شکم پرست،
خوش گذران و خودخواه.
هرجا علف و علوفی باشد
سروکله او پیدا میشود. خوش
مشرب است اما مناعت
طبیع ندارد. زود آشنا است ولی
در دوستی پی گیر و وفادار
نیست. وسیله دفاعی او هزل
گوئی و لودگی است.

فقط ابروان به چشمان نزدیک شده است



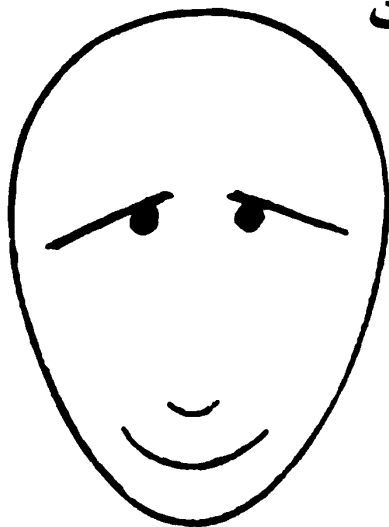
همان چهره قبلی با بینی درازاگر
ابروانی نزدیک بچشمها داشته باشد
ایضاً تیزبین و فکور جلوه میکند.

فقط فاصله چشمها زیاد شده است



اگر فاصله بین چشمهایش زیاد
شود، علاوه برآن خصال، خوش قلب
هم بنظر میرسد و در بعضی مواقع
دل رحم است. به آسانی گذشت
میکند و روحیه ای شاعرانه دارد.

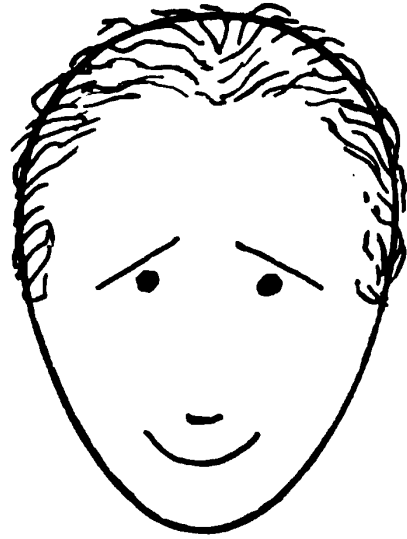
فاصله چشمها کم شده است



چنانچه فاصله چشمهایش کم شود
صفت بدطینتی و بدجنسی هم به
او اضافه میگردد. تنگ نظر و حسود
بنظر میرسد. ممکن است مودیانه
توطئه و خیانت کند.

فقط پیشانی بلند شده است

همین چهره دلگوار چنانچه
پیشانی وسیع داشته باشد
خصوصیت بلند نظری روشن فکرانه
هم بخصال قبلی اضافه میشود.



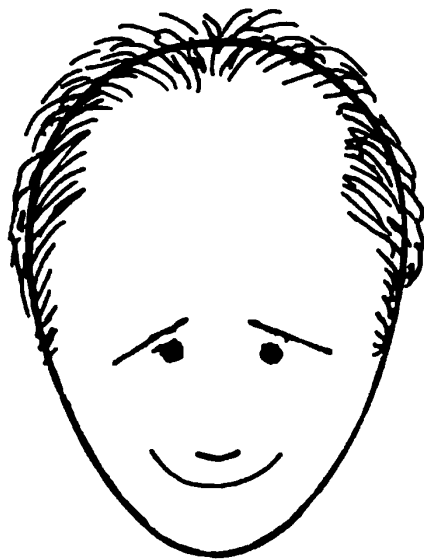
فقط پیشانی کوتاه شده است

همان چهره با پیشانی کوتاه علاوه
بر خصال قبلی کند ذهن و تنگ نظر
هم جلوه میکند.

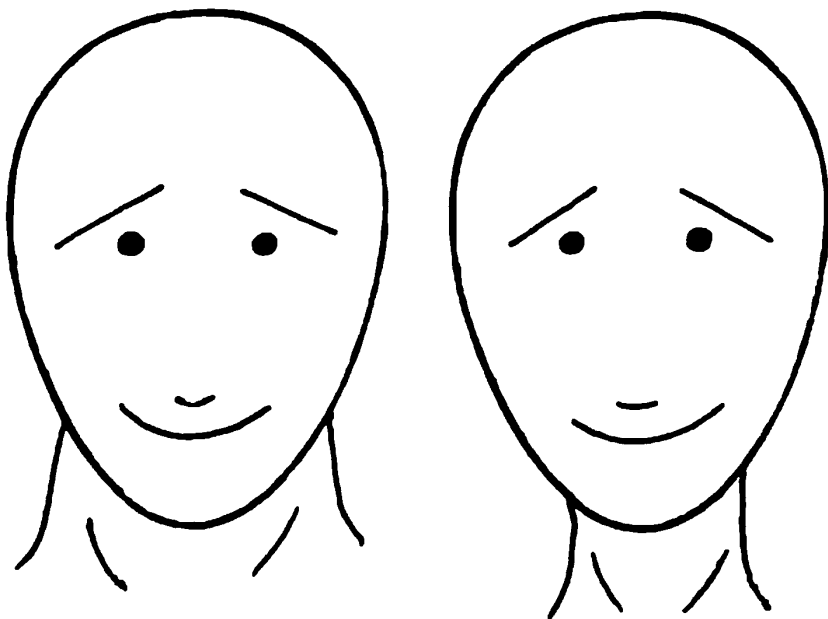


پیشانی بطور اغراق آمیز وسیع شده است

چنانچه پیشانی بطور اغراق آمیز
بلند و وسیع باشد، همچنین جمجمه
زیاده از حد بزرگ باشد نشانگر
غیر عادی بودن شخصیت، پریشان
خیالی و حتی افکار جنون آمیز است.

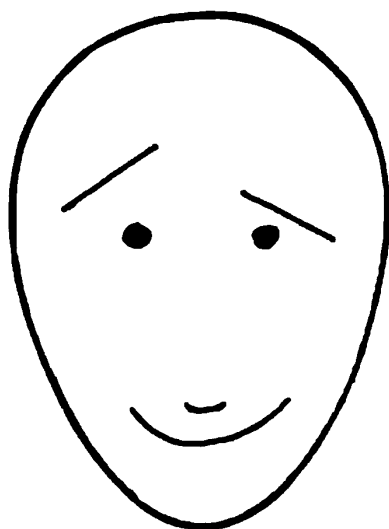


فقط گردن لاغر و ستر شده است



همین چهره دلچک و ار با گردن باریک ضعیف و با گردن کلفت اقدرتمند و قوی جلوه میکند.

یک ابرو بالا تر از ابروی دیگر است



همان چهره چنانچه یک ابرویش را بالا تر از ابروی دیگر نگاهدارد علاوه بر صفات قبلی ناراضی ایراد گیر و افاده ای هم جلوه میکند او هیچ کس را آدم حساب نمیکند.

رابطه خصوصیات روحی با چین و چروک چهره

قبلاً توضیح داده شد که حالات روحی مثل غم و شادی، خشم و غیره بوسیله حرکات عضلات که بطور غریزی بفرمان مغز بجنبش در می آیند پوست چهره را بکش و قوس وامیدارند. چین خوردگیهای چهره که محصول این کش و قوس مکرر هستند راهنمای خوبی برای شناخت روحیات اشخاص می باشند. مثلاً در موقع فکر کردن و یا تفکر برای بیاد آوردن خاطرهای عضلات پیشانی بطرف پائین حرکت میکند و پوست پیشانی را بطرف پائین میکشند. این حرکت، ابروان را به چشمها نزدیک میکند و در میان ابروها خطوط عمودی بوجود می آورد که اصطلاحاً به آن اخم میگویند. این فعالیت مغزی یعنی تفکر چنانچه بطور مکرر صورت پذیرد، چین و چروک تفکر روی صورت حک میشود. با مشاهده این خطوط می توان گفت صاحب این چهره زیاد فکر میکند. البته فکر کردن با فکور بودن بمعنای فلسفی کلمه تفاوت دارد. ممکن است شخصی بطور بیمارگونه گرفتار نشخوار فکر باشد و دیگری مدام به تفکر فلسفی، علمی و هنری پردازد. در هر دو مورد خطوط تفکر بطور یکسان روی آن دوچهره منعکس میشود. برای تمیز تفکر متعالی از تفکر بیمارگونه باید به علائم و خطوط دیگر چهره توجه کرد. همینطور فواصل بخشهای مختلف چهره برای تمیز این دو تفکر می توانند راهنمای خوبی باشند.



خطوط ناشی از تفکر
بیمارگونه.

صاحب این چهره که کندذهن،
عصبی، غصه خور و درمانده است
بگلاف سردرگم معضلات بیمارگونه
ذهنی خود می اندیشد.



خطوط ناشی از تفکر علمی،
هنری و فلسفی.

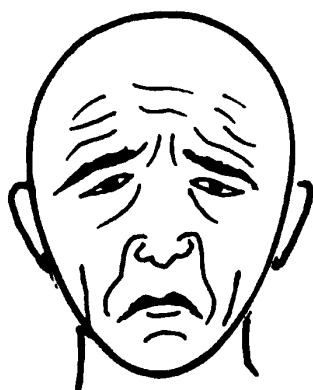
صاحب این چهره که با هوش،
کنجکاوی و خلاق و پی گیر است،
برای حل یک مشکل علمی یا هنری
یا فلسفی گرفتار کلاف سردرگم
شده است.

غم و شادی چندان ارتباطی با رفاه اجتماعی ندارد. شک نیست که عدم آسایش و آرامش موجب نگرانی و غم و اندوه روحی میشود، اما افراد مرفهی که دائماً در غم و اندوه ذهنی بسر میبرند بسیارند. و تنگ دستانی که نان و پنیرشان را با خوشروئی نوش جان میکنند همه جا دیده میشوند. هرکس لیوانی از نعمتهای این جهان در دست دارد. لیوانها بزرگ و کوچک و متوسط هستند اما تانیمه پر شدند. دسته ای به نیمه پر لیوان توجه دارند و گروهی مدام نیمه خالی آنرا می بینند. گروه اخیر چه لیوان ده لیتری در دست داشته باشد چه لیوان یک لیتری در هر صورت مدام غصه میخورد که چرا لیوانش پر نیست. این ها گروه بدبینها هستند که همان طیف مردمان ذهنی گرا

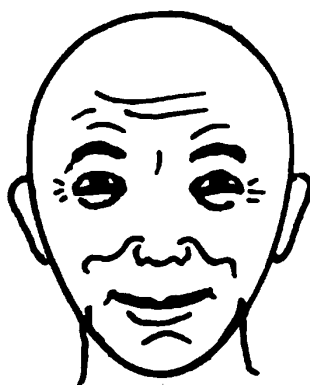
را تشکیل می‌دهند. جالینوس آنها را تحت عنوان (سوداوی و صفراوی) گروه‌بندی کرده و کانت توضیح و تفسیری بر آن افزوده است. پاولف تحت عنوان (ضعیف و قوی نامتعادل) و آیسنگ در نمودار مُدَوَرِ آنها را در بخش برون‌گرایی ناستوار و درون‌گرایی ناستوار قرار داده است. این گروه با هزاران تمهید و دلیل تراشی ذهنیات خویش را جای گزین عینیات میکنند. گوئی مغز آنها کارخانه تولید رنج و عذاب است. ذهنی‌گرایان سوداوی با تراوشات مغزشان خود را رنجور میکنند و ذهنی‌گرایان صفراوی با تراوشات مغزشان دیگران را رنج می‌دهند.

بعضی دارای این هردو هنر هستند. در هر شرایطی یا در حال رنجش بسر می‌برند یا در حال رنجاندن. اگر سوژه‌ای نداشته باشند غصه‌های گذشته را برای خود زنده میکنند. اگر دغدغه‌ای نداشته باشند برای آینده احتمالاً نابسامان خویش غصه می‌خورند. آنها یا با بدبختیهای گذشته غصه می‌خورند و پرخاش میکنند، یا با دغدغه‌های مجهول آینده، در زمان حال هیچگاه حضور ندارند مگر اینکه غصه‌ای مطرح باشد. این افراد جهنمی ذهنی برای خویش فراهم میکنند که در آن جهنم سراسر عمر از استنشاق یک نفس راحت هم محرومند. آنها در هر شرایط طبقاتی و فرهنگی باشند دائماً کاسه چه کنم دردست و زانوی غم در بغل دارند تداوم غم و اندوه همان خطوط غمگین را روی صورت آنها منعکس میکند. آنکه همیشه نیمه‌پرلیوان را قدر میداند بیشتر اوقات خود را با رضایت و شادی می‌گذراند البته در لحظات غم‌انگیز مغز او هم فرمان غم صادر میکند اما این حالت لحظات ناچیزی از زمان عمر او را دربر میگیرد لذا خطوط شاد روی چهره او بطور مسلط حک میشود. تئوری روانشناختی قوه محرکه زندگی و مرگ که فروید بتفصیل از آن سخن گفته است در همه

انسانها وجود دارد، اما گوئی در بعضی سائق زندگی تفوق دارد و در
برخی سائق مرگ



فردی که حالات روحی توأم با غم و
اندوه مدام داشته باشد، خطوط
حاکسی از غم را روی صورت خود
منعکس میکند.



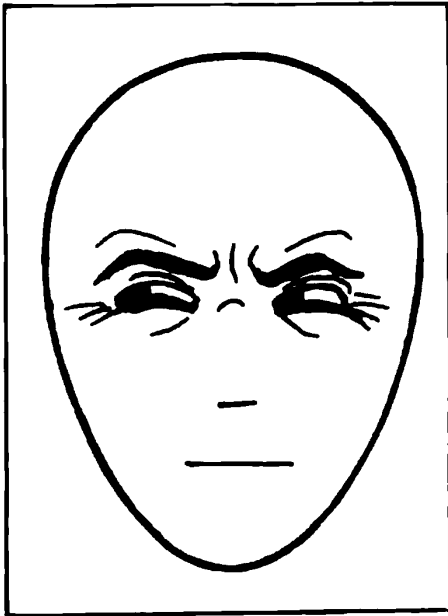
شخصی که با شادکامی زندگی
میکند خطوط ناشی از شادی را
روی چهره خویش منعکس میکند.

خصوصیات اخلاقی و روحی خطوط مشخصه دیگر

خطوط مشخصه غم و شادی و خشم را شناختیم. این خطوط مثل سه رنگ اصلی نسبتاً ساده هستند اما انسان دارای خصال متنوع و از نظر روحی چندبعدی و بفرنج است.

فقط شاد یا غمگین نیست. آیا خصال دیگر مانند: حسادت، غرور، افاده، تکبر، تملق، بدگمانی، خست و بسیاری از خصوصیات اخلاقی و روحی دیگر روی چهره آدمی منعکس میشود؟ جواب به این سؤال مستلزم تجزیه و تحلیل روانی است. برای روشن شدن مطلب بهتر است یکی از این خصال را انتخاب و عمیقاً شناسائی کنیم. مثلاً بدگمانی. اگر بشخص ظنین و بدگمانی سلام کنید، احیاناً در ذهن او چنین افکاری تداعی میشود: چرا این شخص بمن سلام کرد؟! شاید قصد فریب مرا دارد! سلام گرگ بی طمع نیست. حتماً میخواهد پولی قرض بگیرد. اگر طلب پول کرد چه بگویم؟ بهتر است عذری بتراشم که قاضی پسند و منطقی باشد تا بدون اینکه برنجد دفع شر کند. این گونه تفکرات ذهن او را متوجه مسائل پشت پرده میکنند. در واقع دوراندیشی میکند. هنگامی که انسان میخواهد مسافت دورتر را نگاه کند، پلکها بهم نزدیک میشوند. این یک عکس العمل طبیعی است که بفرمان مغز انجام میشود. همین طور وقتی ذهن ما متوجه وقایع دور میشود، مثلاً واقعه چندسال پیش را مرور میکند بازهم پلکها بهم نزدیک میشوند. در واقع عضلات پلکها در واکنش بعد مکانی و زمانی متشابه عمل میکنند. چه منظره دور را نگاه کنیم، چه بخاطره دور بیندیشیم در هر دو مورد

پلکها بهم نزدیک میشوند و نگاه متوجه دور میشود. تازه وارد سلام کننده در فاصله یک متری شخص بدگمان ایستاده ولی نگاه بدگمان پنداری فاصله دور را نگاه میکنند. گاه برای اینکه از دوراندیشی

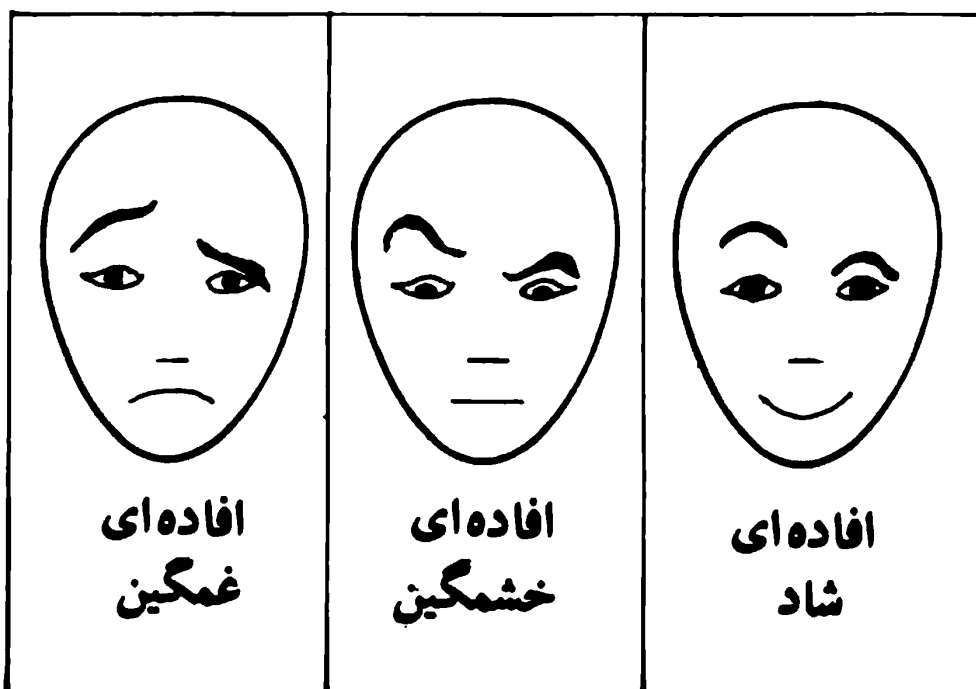


منفک نشود، عمداً از نگاه کردن بچشم طرف پرهیز میکند و چشم بنقطه مجهولی می دوزد. این حالت بیمارگونه روحی اگر بطور مستمر تکرار شود، چین و چروک ناشی از نگاه مشکوک و مظنون روی صورت شخص مزبور حک میشود.

قبلاً توضیح داده شد که حرکات عضلات چهره انعکاس حالات روحی است. این حرکات بفرمان کامپیوتر مغز خودبخود انجام میشوند.

در انسان متعارف و سالم بنا بمقتضیات عینی واکنش حالات روحی روی چهره منعکس میشود و چین و چروکی همه جانبه در چهره بوجود می آورد. اما چنانچه یکی از حالات روحی بطور مستمر و اغراق آمیز تکرار شود، حرکات واکنشی چهره، آن حالت تکراری را بیشتر تمرین میکند و خطوط ناشی از آن حالات روحی را روی چهره باقی می گذارد. خطوط مزبور در یچه ای است بدنای نهان آدمی. از طریق مطالعه خطوط تثبیت شده می توان بمقدار قابل ملاحظه ای بخصوصیات اشخاص پی برد. مثلاً در هنگامی که افاده میکنیم یا بابر چسب مناعت طبع ابراز تکبر و نخوت میکنیم، معمولاً دنباله یکی از ابروها را بالا میکشیم (اصطلاح پشت چشم نازک کردن معرف همین حالت است) استمرار این حالت موجب میشود که

دنباله یکی از ابروها همیشه در سطح بالاتری قرار گیرد و بموازات آن خطوطی روی پیشانی تثبیت شود.



نوابغ خود را از نظر فکری بحق برتر از دیگران احساس میکنند.

افراد مغروری که گرفتار خود بزرگ بینی هستند نیز بطور ذهنی تصور میکنند عالی تر از دیگران می اندیشند. این تصویر ذهنی چه بحق و چه بناحق باشد، کامپیوتر مغز فرمان بالا بردن یک ابرو را صادر می کند.

بخش های مختلف چهره

نمونه‌هایی از خصال روحی و انعکاس آن بر چهره آدمی بطور جزءبجزء بررسی شد. اما روح انسان بفرنج و دارای ابعاد گوناگون است. خصال ارثی و اکتسابی ریسمانی است که از رشته‌های رنگارنگ بوجود آمده است. خصلت‌های روحی انسان که بعضی همگن و برخی متضاد یکدیگرند، در مجموع ملقمه‌ای است که سازمان دهنده منش انسان است. هرفرد آدمی دارای منش کاملاً منحصر بفرد است زیرا عوامل ارثی و اکتسابی که مبنای شخصیت و منش او را ساخته‌اند نیز منحصر بفرد هستند. آیا انعکاس این شخصیت و منش بفرنج را می‌توان در چهره آدمی مشاهده کرد؟

نگارنده کوشش می‌کند با بررسی یک نمونه بسؤال بالا پاسخ دهد. شخصیت خسیس پنجاه‌ساله کاسبکار را انتخاب می‌کنیم:

خسیس در هر طبقه اجتماعی که باشد، چون با امساک زندگی می‌گذراند حتماً اندوخته دارد. این اندوخته برای او همه چیز است. امنیت مالی، شخصیت اجتماعی، بهترین دوستی که بدون توقع تمام آرزوهای او را برآورده می‌کند، رفیق قابل اتکاء، وسیله جلب حرمت، بهترین اسباب بازی برای فکر مشغولی، سوژه خواب و خیال و رؤیا، انگیزه آرزوهای دورودراز برای ازدیاد آن، یگانه هدف زندگی که اهرم محرک تمام فعالیتها است و بالاخره اندوخته بعنوان بت معبود شخصیت خسیس مطرح است. روشن است که از دست دادن چنین پدیده‌ای یعنی اضمحلال کل شخصیت. پس این پایگاه اصلی شخصیت خویش را ناگزیر باید از هرگونه، گزند مصون دارد. باید

آنها در جای مطمئنی مخفی کند. در عین حال نیاز دارد هرازگاهی به آن سرکشی نماید. برای اینکه دیگران سراز کارش در نیاورند لازم است در حد اعلا مخفی کاری کند. در این رابطه از نزدیکانش بیشتر هراس دارد. پس هیچ کس نباید مورد اعتماد او باشد. بهمه کس با سوءظن نگاه میکند. این مسائل چنان ذهن او را مشغول میکند که رفته رفته مبتلا به بیماری روانی (پارانویا) میشود. خیال میکند تمام نزدیکانش هیچ هدفی جز دزدیدن گنجینه او ندارند. مانند کسی که در محاصره تبهکاران قرار گرفته باشد، دائماً در حال تشویش و اضطراب است. اعمال و گفتار اطرافیان را با بدبینی تفسیر میکند. گاه مودیانه آنها را محک میزند تا مطلع شود که نظر سوئی دارند یا خیر. بعلت خست دیر بدیر بحمام و سلمانی میرود. پس چرک و کثیف و ژولیده است. لباسهایش رنگ و رو رفته و خارج از مدروز است. در جیب جلیقه زوار در رفته ساعت طلای قیمتی دارد که بدرستی کار نمیکند. دغدغه و اضطراب او را گرفتار عصبیت مزمن کرده است. لحظه ای آرامش ندارد. پس حرکاتش سریع است. مثل اینکه دائماً قرار است مورد حمله دشمنان قرار گیرد. حتی در موقع نشستن یا غذا خوردن بی جهت دست و پایش را حرکت میدهد که نشانه بی قراری است تندخو و بددماغ است. با زبردستان حالت تهاجمی دارد. خشن و سلطه جو و برتری طلب است. در مقابل قوی تر از خود ماسک تملق و ریا بچهره میزند. اگر لازم باشد مظلوم نمائی میکند با تظاهر به احساس اجحاف از زمین و زمان طلبکاری میکند. زیر چشمی حرکات همه را زیر نظر دارد تا مبادا گزندی از آنها به او برسد. بعلت عصبیت و نرسیدن به بهداشت خویش حتماً مریض احوال است. وقتی دندانش در اثر پوسیدگی درد می گیرد ترجیح میدهد آنها بکشد زیرا مرمت دندان خرج دارد و برداشت از گنجینه حرام است. احتمالاً چند دندان ندارد و آنچه دارد کثیف و زنگ زده است. چون

همیشه به گنجینه، دفع ضرر و جلب منفعت فکر میکند بسیار تنگ نظر است. پول برای خرید کتاب صرف نمیکند. پس بی فرهنگ است. اعمال مذهبی بدون خرج را انجام میدهد حتی بیشتر از آنچه در احکام فقهی معین شده اما هرجا مستلزم صرف یک ریال باشد. با دلیل تراشی طفره میرود. این بررسی کوتاه نشان میدهد که یک نارسائی روحی مثل خست چه پی آمدهائی دارد که یکی از دیگری زائیده میشود. امسواک بخت و سرانجام به لثامت می گراید. رفته رفته او موجودی چنان بدخواه میشود که از مرگ دیگران شاد کام میگردد.

فلانی هم مرد ولی من زنده هستم. پس من برنده هستم. صرف پول برای انبساط خاطر، جهان گردی، گردش و تفریح در حکم پول دورریختن است. او کار را بجائی میرساند که برای ارزانترین تفریح که خندیدن باشد امساک میکند. چون مغز او بندرت فرمان خنده میدهد، در چهره او حالت شادی هیچگونه جاپائی ندارد. او آدمی است متکی به اندوخته، فاقد اعتماد بنفس و ترسو. اگر اندوخته خود را از دست بدهد در حد صفر تنزل میکند. او بدبخت واقعی است. بطور ذهنی همه چیز دارد ولی بطور عینی در فقر مطلق مادی و معنوی زندگی میکند. از ترس اینکه مبادا روزی تنگدست و بدبخت شود، سراسر عمر را در تنگدستی و بدبختی سپری میکند. همانگونه که جنین حیات خویش را مدیون بندناف است، خسیس هم به بندناف اندوخته متکی است. از نظر روحی بندنافش قطع نشده تا قائم بذات باشد. گمان میکنم تمام کسانی که بدون اتکاء به چیزی یا شخصی قادر به ادامه حیات نیستند، بندناف آنها از نظر روحی قطع نشده است. یا بعبارت دیگر از نظر روحی و فکری بالغ نشده اند.

چهره‌های لئیم بامنش‌های مختلف



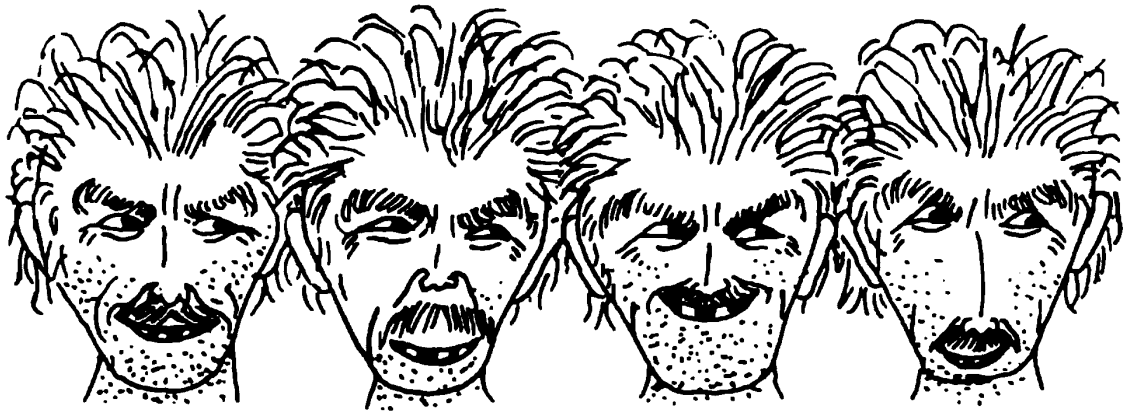
خشن عاطفی خشن خودخواه خشن حيله گر خشن هوشمند



بدبخت عاطفی بدبخت خودخواه بدبخت حيله گر بدبخت هوشمند



دلک عاطفی دلک خودخواه دلک حيله گر دلک هوشمند



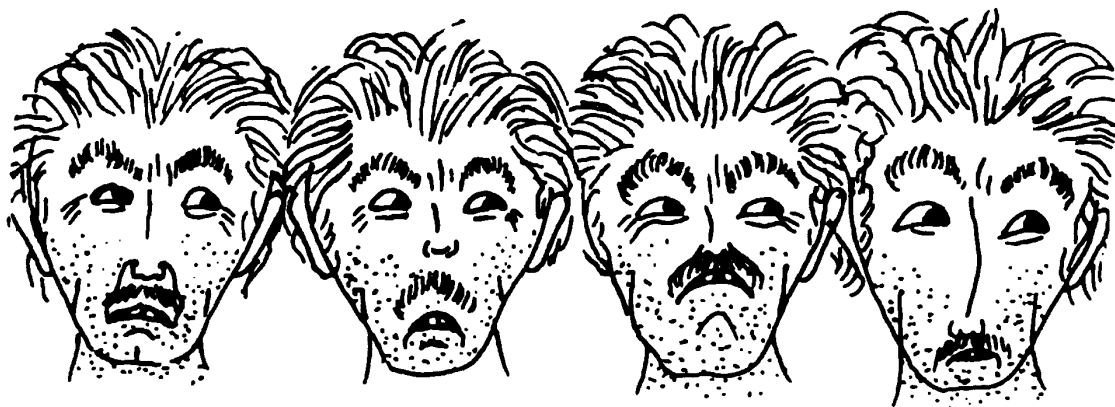
شیطان عاطفی شیطان خودخواه شیطان حیله گر شیطان هوشمند



عبوس عاطفی عبوس خودخواه عبوس حیله گر عبوس هوشمند



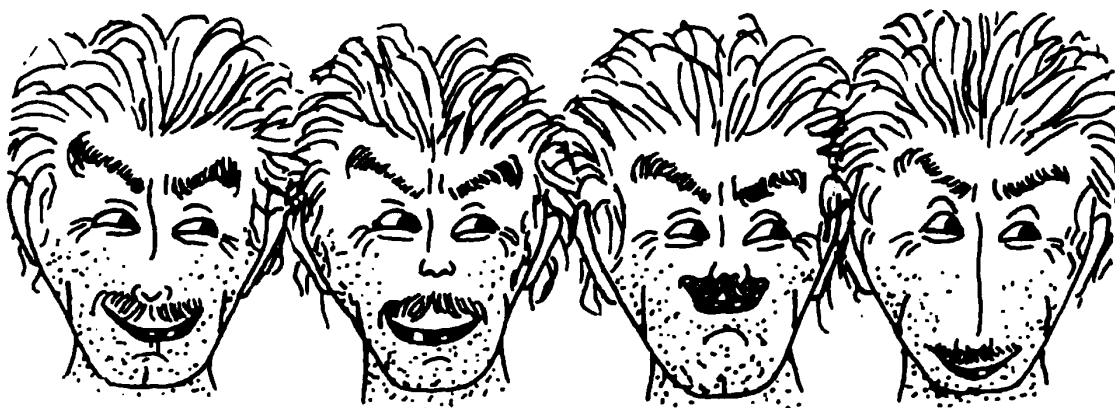
شاد عاطفی شاد خودخواه شاد حیله گر شاد هوشمند



حیران عاطفی حیران خود خواه حیران حيله گر حیران هوشمند



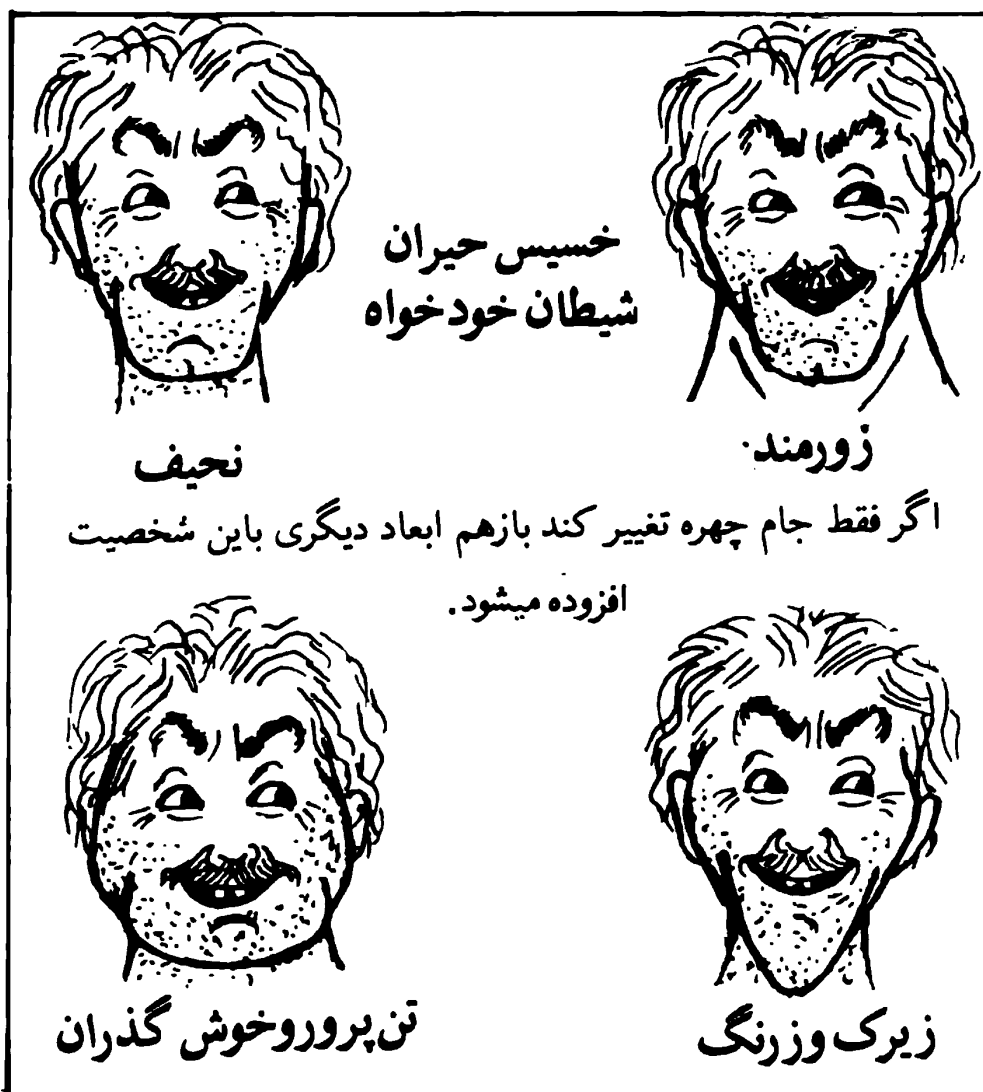
حیران عبوس حیران شاد حیران بد بخت حیران خوش هوشمند حيله گر خود خواه عاطفی



حیران شیطان حیران شیطان حیران شیطان حیران شیطان هوشمند حيله گر خود خواه عاطفی

در تصاویری که از شخصیت خسیس با منشهای مختلف ترسیم شده است، نقاط مشترکی وجود دارد که مشخصه خست است:

- ۱- پیشانی کوتاه نشانه تنگ نظری
- ۲- نگاه مظنون نشانه پنهان کاری و سوءظن ناشی از آن
- ۳- دندانهای ناسالم و ژولیدگی و عدم نظافت نشانه امساک با مشاهده نمونه های تصویری می توان به این نتیجه رسید که با ترکیب چهره های سه گانه (شاد، غمگین و خشمگین) و تغییر فواصل بخشهای مختلف چهره، شخصتهائی بوجود می آیند که منش ز خصال آنها نه یک بعدی که چند بعدی است.



به این طریق این سیاه مشق تصویری، پایان ناپذیر بنظر میرسد که بررسی بیشتر در حوصله این نوشته نیست. مثلاً کافست گردن یکی از این تصاویر تغییر کند، یکی زورمند و دیگری نحیف بنظر میرسد.

چہرہ ایدہ آل

اگر فواصل بخشهای مختلف چهره هرکدام معرف یک خلق و خوب باشند، احتیاج به یک معیار اندازه گیری ضروریست. وقتی می گوئیم: چانه بلند یا کوتاه باید بدانیم بلندتر یا کوتاهتر از کدام چانه. بعبارت دیگر برای اندازه گیری بخشهای مختلف چهره های گوناگون باید بدانیم اندازه متعارف کدام است. چون شخصیت و منش افراد بشر هرکدام منحصر بفرد است، هیچ چهره ای نمی تواند معیار چهره متعارف باشد. برای حل این مشکل فقط می توان از چهره ایده آل انسانی مدد گرفت. چهره ایده آل از آثار برجسته هنر تجسمی گرفته شده است. اندازه های طلائی این چهره دقیقاً در طبیعت یافت نمی شود. اما چهره هایی که به این اندازه ها نزدیک باشند می توان یافت. چهره ایده آل عاری از خلق و خوی مشخص است.

گوئی فرشته ایست در قالب انسانی. اگر فاصله یکی از بخشهای چهره ایده آل را تغییر دهیم آنگاه تبدیل بشخصیتی میشود که قابل شناسائی است. گوئی انسان بدون نارسائی روحی متصور نیست. چنان که از نظر جسمی هم انسان بدون کوچکترین نقص وجود ندارد.

برای ترسیم چهره ایده آل ابتدا باید یک مستطیل ۸×۱۱ رسم کنیم. سپس مربعی به ابعاد ۸×۸ از آن مستطیل جدا سازیم. در داخل مربع ۸×۸ دایره ای رسم میکنیم که محیط آن کاملاً با ابعاد

مربع مماس باشد. در پائین مربع 8×8 یک مستطیل کوچکتر به ابعاد 3×8 باقی می ماند از مرکز این مستطیل بقطر ضلع کوچکتر (۳) دایره ای رسم میکنیم که مماس بر ابعاد (۸) آن مستطیل گردد. آنگاه دودایره بزرگ و کوچک را با خطی مایل که مماس بر هر دودایره باشد بهم وصل میکنیم تا یک بیضی تخم مرغی ایجاد گردد. نقطه پرگار را برای رسم خط مایل خارج از مستطیل زیر خط شماره ۴ پیدا کنید. این بیضی جام چهره ایده آل را از روبرو مشخص میکند. طول مستطیل که به یازده بخش مساوی تقسیم شده است، معیار ایده آل فواصل بخشهای مختلف چهره را بطریق زیر معین میکند.

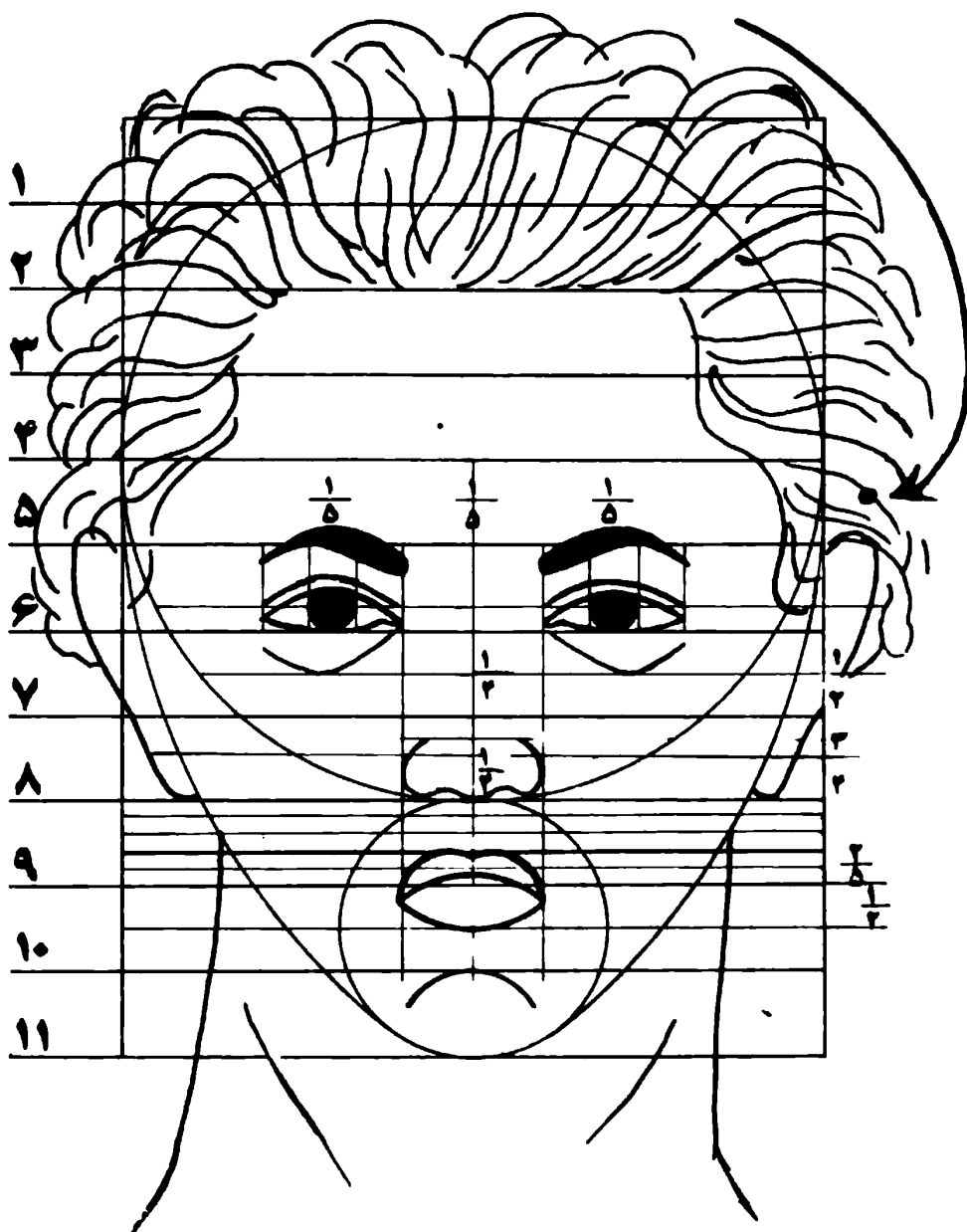
خط شماره دو رستنگاه موی سر یا انتهای فوقانی پیشانی را مشخص میکند. با امتداد خطوط ۵ و ۶ محل چشم و ابرو معین میگردد. چنانچه طول این دو خط را به پنج بخش مساوی تقسیم کنیم، طول چشم و ابرو و فاصله بین دو چشم که به اندازه یک چشم است مشخص میشود قطر قرینه به اندازه $\frac{1}{3}$ طول چشم میباشد.

فاصله بین شماره ۵ تا ۸ را چنانچه به چهار قسمت مساوی تقسیم کنیم، دومین قسمت از بالا حد پف زیر چشم و آخرین قسمت پائین ارتفاع پره بینی را مشخص میکند. قطر انتهای بینی برابر فاصله بین دو چشم است که با ترسیم دو خط مشخص میشود امتداد، همین دو خط طول دهان را معین میکند که بعلت منحنی بودن خط دهان از قطر بینی بیشتر جلوه میکند. برای تعیین قطر لب بالا فاصله شماره های ۸ و ۹ را به پنج بخش مساوی تقسیم کرده $\frac{2}{5}$ این فاصله، قطر لب بالا را مشخص میکند. $\frac{1}{4}$ از فاصله شماره های ۹ و ۱۰ قطر لب پائین را معین میکند. خط ۱۰ محل جدائی چانه از لب پائین است.

طول گوش به اندازه فاصله شماره ۵ تا شماره ۸ میباشد. قطر گردن که با ورزش و تغذیه قابل تغییر است، از دو نقطه می تواند آغاز گردد نقطه تقاطع ۸ یا ۹ با محیط بیضی که البته بین این دو شماره

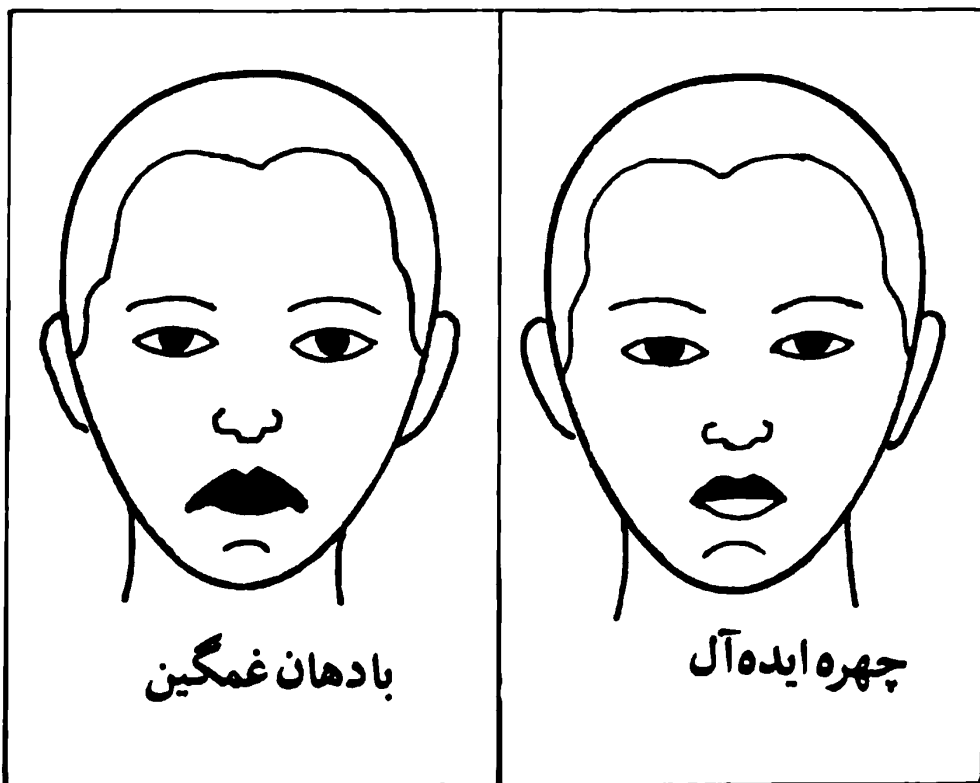
فاصله متعارف است. چهره ایده آل موجودی است معصوم و فاقد هرگونه نارسائی روحی. از فواصل مدون این چهره که بطور دقیق در طبیعت یافت نمی شود میتوان بعنوان وسیله اندازه گیری چهره های گوناگون نوع بشر استفاده نمود.

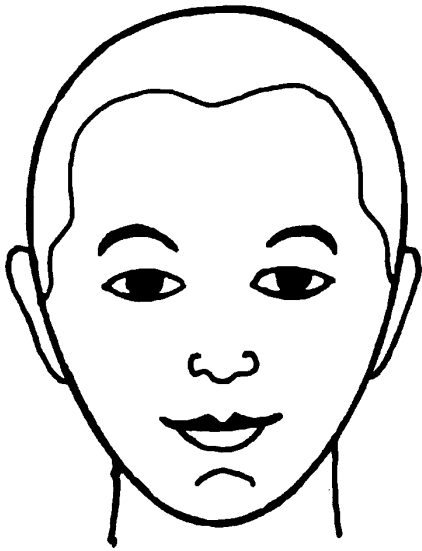
نقطه پرگار برای ترسیم خط مایل مماس بر دو دایره



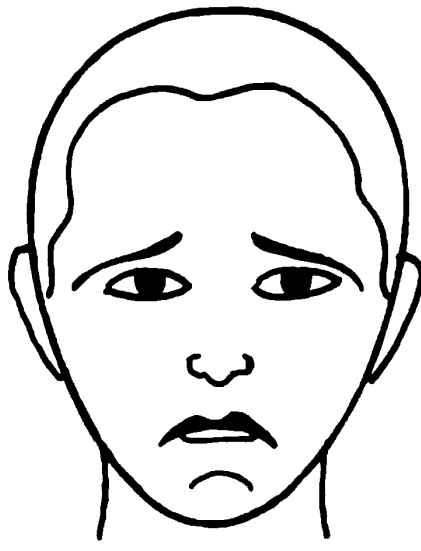
چهره ایده آل

در آزمایش زیر بخش‌هایی از چهره ایده آل را جابجا میکنیم تا
خصوصیات اخلاقی و منشهای گوناگون عیان گردد.

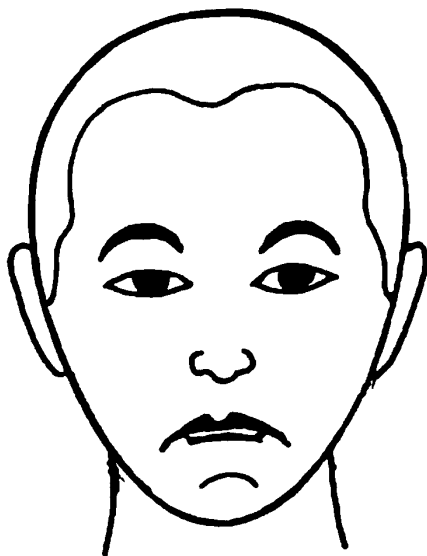




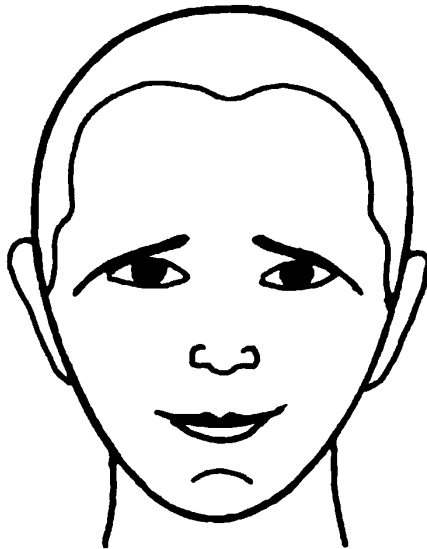
با ابروان و دهان شاد



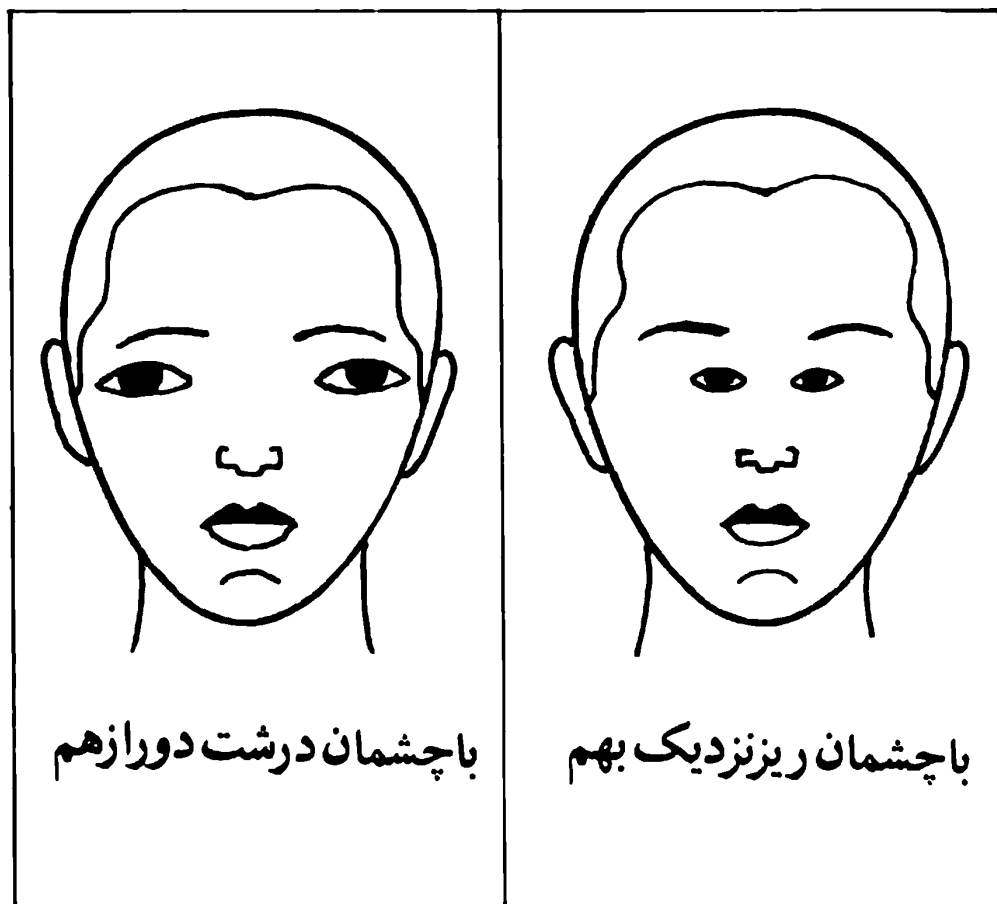
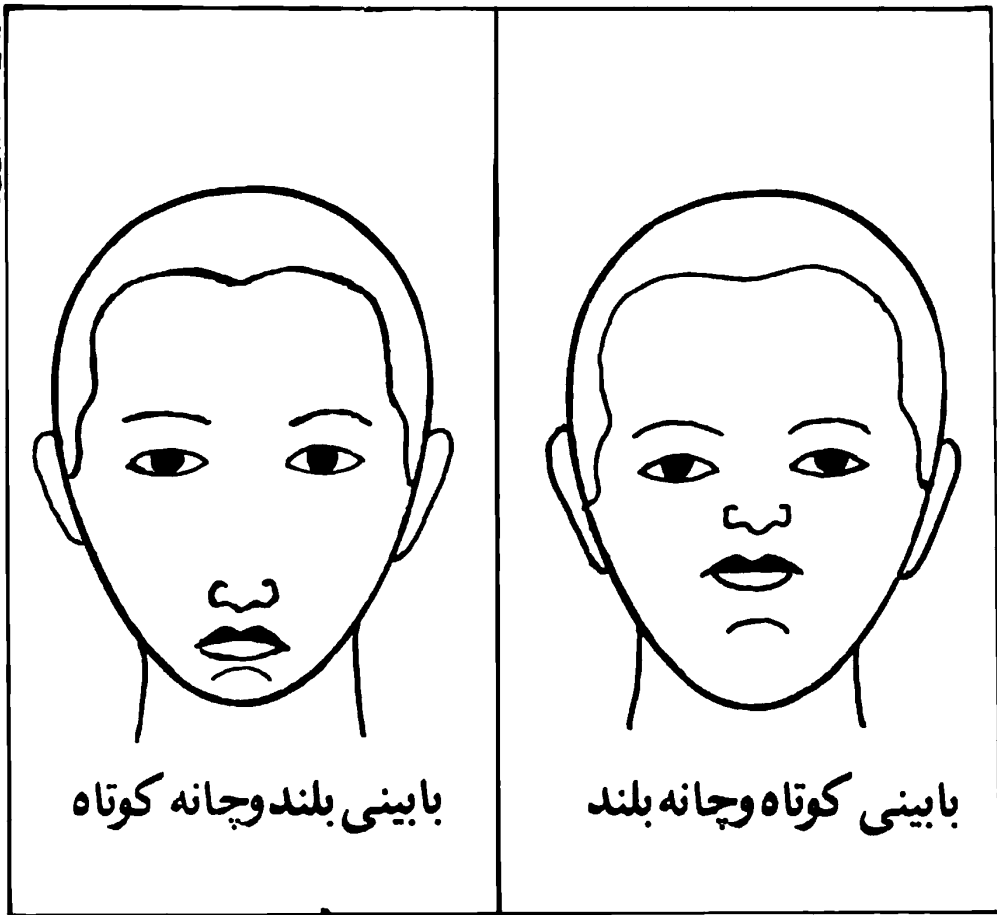
با ابروان و دهان غمگین

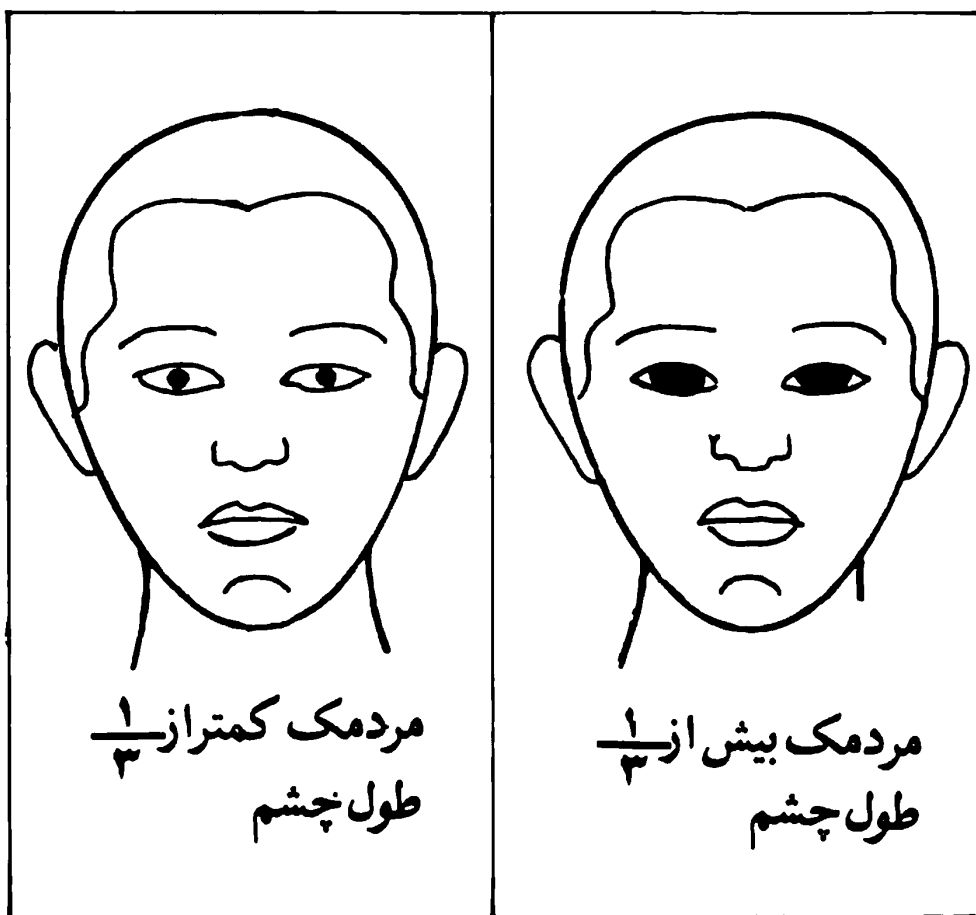


با ابروان شاد و دهان
غمگین



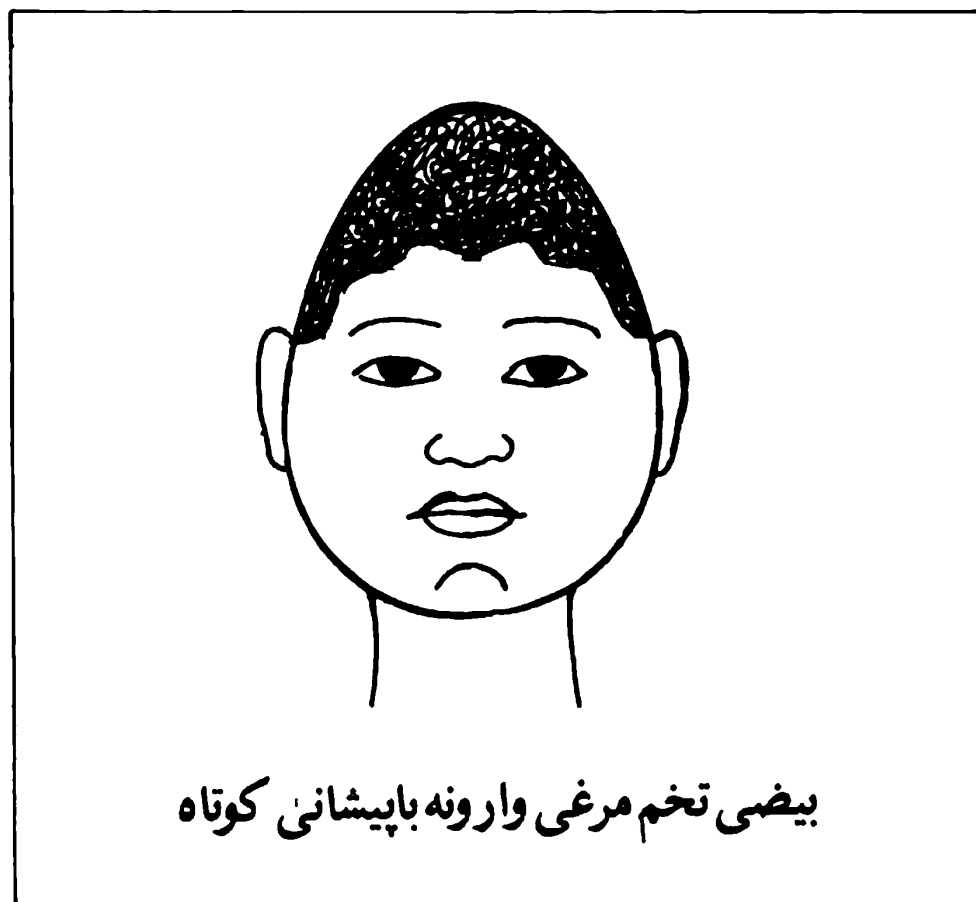
با ابروان غمگین
و دهان شاد





مردمک کمتر از $\frac{1}{3}$
طول چشم

مردمک بیش از $\frac{1}{3}$
طول چشم



بیضی تخم مرغی وارونه با پیشانی کوتاه

پسگفتار

آیا آدمی محکوم بزندگی با خصوصیات ارثی است، یا پس از تولد نحوه آموزش و پرورش و محیط تربیتی، خصال روحی و اخلاقی او را بوجود می آورند؟

دانشمندان علوم انسانی از دیرزمان نظریات ضد و نقیض در این مورد ارائه داده اند. در کشور ما گروهی که بمخیط پرورش بهای بیشتری میدهند به این شعر استناد میکنند:

پسرنوح با بدن بنشست خاندان نبوتش گم شد
و گروهی که به اصالت وراثت بهای بیشتری میدهند به این

شعر استناد میکنند:

اصل بد نیکو نگردد آنکه بنیادش بد است

تربیت نااهل را چون گردکان برگنبد است

جالب اینکه هردو شعر متعلق به شاعر شیرین سخن ما

شیخ سعدی است. برای پرهیز از اطاله کلام شاید مثال زیر روشن کننده باشد: اگر در زمین هسته زلزالت بکاریم مسلماً درخت گلابی نمی‌روید. اینکه گلابی دارای کیفیتی عالی تر از زلزالت است برای همه مسلم است اما چنانچه شرایط زیستی مساعد برای درخت زلزالت فراهم کنیم، و برعکس شرایط نامساعد برای درخت گلابی، هنگام عرضه به بازار، زلزالت درشت، سالم و رسیده خریدار دارد ولی گلابی کج و کوله، آفت زده، کرم و کال فقط لایق سطل زباله است. اما نباید فراموش کرد که با عالی‌ترین محیط زیستی نمی‌توان زلزالت را تبدیل بگلابی نمود.

مثال بالا شاید حدود اهمیت محیط تربیتی را مشخص کند.

در مورد انسان این مسئله بغرنج‌تر است، زیرا انسان موجود بعرنجی است. انسان با انگیزه‌ها و سائق‌های روحی گوناگون که از قرن‌ها پیش بطور موروثی به او منتقل شده است متولد می‌گردد بعضی از این سائق‌ها غالب و برخی مغلوب هستند. حتی خصال متضاد مثل تهور و جبن می‌تواند بطور موروثی در نوزاد وجود داشته باشد. اما از آنجا که انسان موجودی است پویا و بعکس سایر پدیده‌های زنده دارای مغز متفکر است، محیط تربیتی پس از تولد تأثیر شگرفی بر او بجای می‌گذارد. محیط پرورشی شاید قادر باشد خصال مغلوب را غالب و خصوصیات غالب را مغلوب کند. از تأثیر شگرف تشویق و تنبیه همه کس آگاه است. این وسیله تربیتی حتی حیوانات وحشی سیرک را به اعمال محیرالعقول و ادار می‌کند. اما از آنجا که انگیزه صیانت ذات قوی‌ترین انگیزه موجود زنده است، هرگز نمی‌توان حیوانات را

طوری تربیت کرد که آگاهانه خود را نابود کنند.

مغز پویا و متفکر انسان دارای آنچنان استعدادی است که اگر عمیقاً قانع شود که نابودی او عملی است درست، انسانی و بسود او و دیگران، می تواند حکم اعدام خود را صادر و اجرا کند. در تاریخ بشریت کم نیستند کسانی که آگاهانه و داوطلبانه شربت شهادت نوشیده اند و یا با اراده دست به انتحار زده اند بنابراین کاربرد آموزش و پرورش و عامل محیط تربیتی برای نوع بشر بحدی است که حتی می تواند قوی ترین انگیزه طبیعی و موروثی یعنی صیانت ذات را باطل کند.

مثال زیر شاید کاربرد محیط تربیتی را بیشتر روشن کند:

هنگامی که امنیت یا خواسته های بوالهوسانه و یا منافع کودکان بخطر می افتد برانگیخته میشوند. در چنین شرایطی پرخاش اولین واکنش آنها است. چنانچه به نتیجه دلخواه نرسند به التماس و تملق تمسک می جویند و اگر باز هم به نتیجه نرسند از سلاح ترشروئی و قهر استفاده می کنند.

بزرگسالان هم به تناسب موقعیت همین وسایل دفاعی را بکار می برند.

اما اگر بکودکی فقط هنگامی که او شدیداً پرخاشگری میکند شکلات هدیه کنیم، و این رفتار را مدتی تداوم بخشیم، او طبق نظریه پاولف شرطی میشود و امکان دارد تا پایان عمر برای رسیدن به خواسته های خود از پرخاشگری استفاده کند. در واقع سائق ذاتی پرخاش که باید در هنگام بخطر افتادن امنیت یا پایمال شدن حقوق حقه او بکار افتد، بوسیله ابزار تشویقی (شکلات) صفت غالب میگردد و در سراسر عمر با پرخاشگری مخل آسایش خود و دیگران میشود.

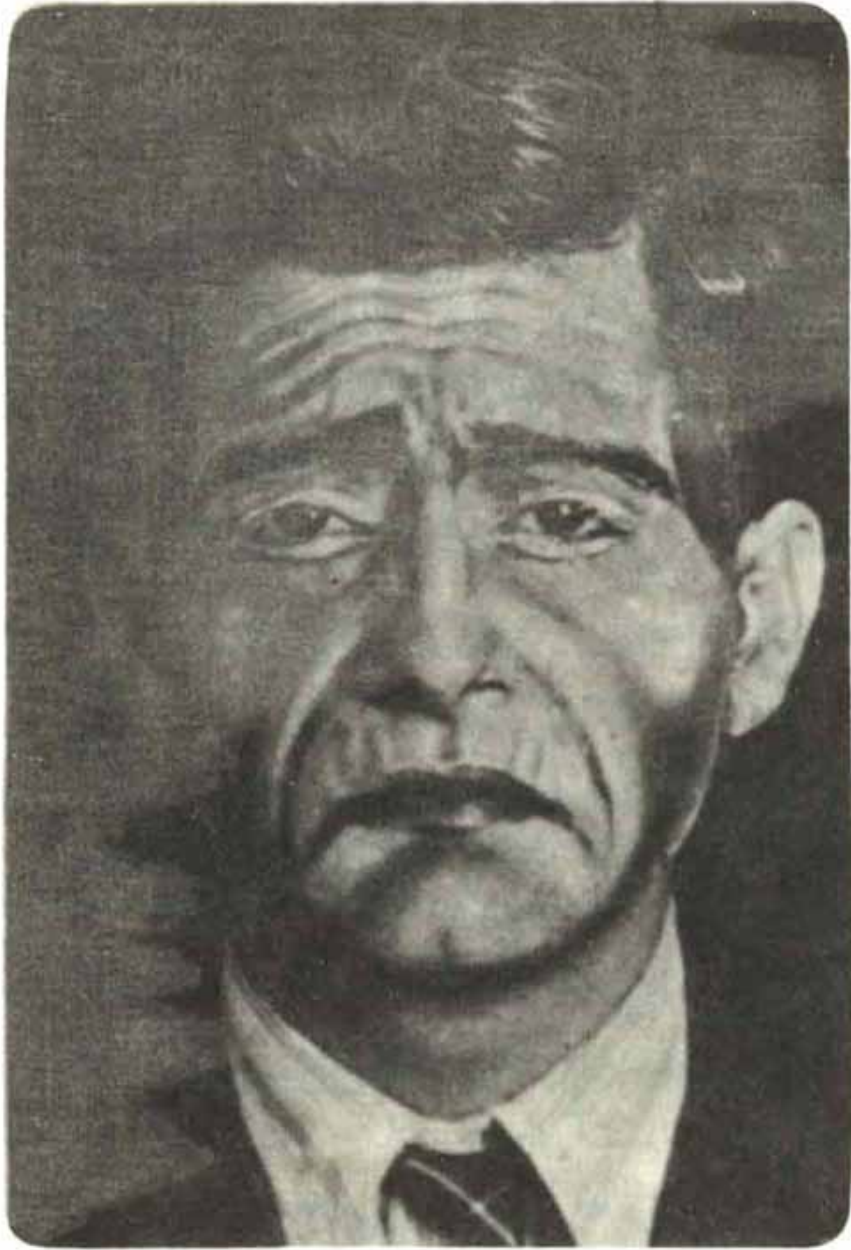
در مورد نقش وراثت و محیط بهترین و رساترین نظریه را در

کتاب (انگیزش و هیجان) یافتیم که مطلب زیر را از صفحه ۲۰۶ سطر ۸ تا ۱۵ عیناً نقل میکنم ♦

«... امروز دیگر از مشاجره قدیمی بر سر اهمیت وراثت و محیط خبری نیست. نه آدمی بصورت توده‌ای از غرایز حاضر و آماده و انعطاف ناپذیر چشم به جهان می‌گشاید و نه شبیه مستی گل نافع است که جامعه ردای ارزشهای خود را بر آن بپوشاند. آدمی با استعدادهای بالقوه گوناگون بدنیا می‌آید و از برخورد این استعدادها با یک محیط مادی و اجتماعی پیچیده است که طیفی از انگیزه‌ها در او تکوین می‌یابد به همین دلیل شاید هیچ یک از انگیزه‌ها کلاً فطری یا کلاً اکتسابی نباشند) با توضیحات بالا امید است خوانندگان گرامی بمحض مشاهده علائمی در چهره آشنایان درباره او اظهار نظر نکنند زیرا اولاً ممکن است علائم متضاد در چهره فردی وجود داشته باشد. مثلاً فاصله دو چشم او زیادتر از یک چشم باشد که نشانه پاک‌طینتی است اما قرینه چشمها کمتر از $\frac{1}{4}$ طول چشم باشد که نشانه خبیث‌طینت است. چگونه می‌توان گفت او پاک‌دل است یا خبیث‌ممکن است صاحب چهره‌ای که علائم ناخوش‌آیند دارد در اثر آموزش و پرورش و کسب فضائل اخلاقی روبرو تعالی رفته و انسانی وارسته شده باشد نگارنده که به منظور کمک به نوآموزان هنرهای نمایشی و تجسمی اقدام به تدوین این نوشتار کرده است، خوف آن دارد که مبدا با برداشت ناصحیح و عجولانه، بذر دشمنی و نفاق بین دوستان، خانواده‌ها و فامیلها بگسترده‌ترد لذا به خوانندگان گرامی توصیه میشود مطالب این نوشتار را فقط در هنرهای نمایشی و تجسمی مورد بهره‌برداری قرار دهند.

نصرت کریمی ۶۵/۱۱/۱

♦ نوشته ادوارد ج. موری ترجمه دکتر محمد تقی براهنی از انتشارات شرکت سهامی
چهر ۱۳۶۳



غمگین غصه خور



آرام خوش گذران



خشن برخاشگر

عکس مؤلف مربوط به سال ۱۳۲۵



نگارنده که از سال ۱۳۲۰ در تأثرهای مختلف تهران بعنوان گریمر و بازیگر فعالیت هنری داشته، در زمینه قیافه شناسی تمرینهایی را بطور ابتدائی و عملی آغاز کرد. سه قطعه عکس گریمر شده اینجانب که در سال ۱۳۲۳ در عکاسخانه همایون واقع در خیابان لاله زار تهیه شده ملاحظه میفرمائید که سه حالت متضاد: غمگین غصه خور، آرام خوش گذران و خشن پر خاشاگر را نشان میدهد. به دو علت خطوط و رنگهای گریمر زیاده از حد بچشم می زند.

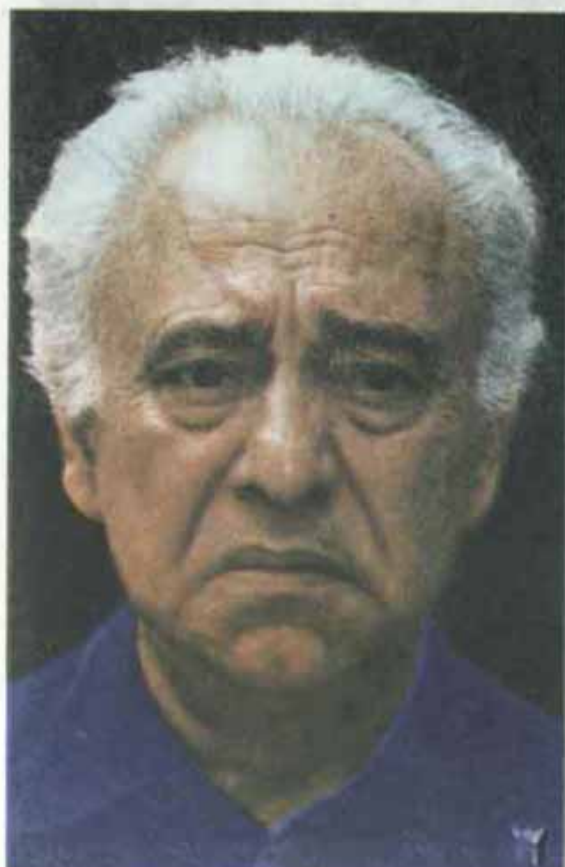
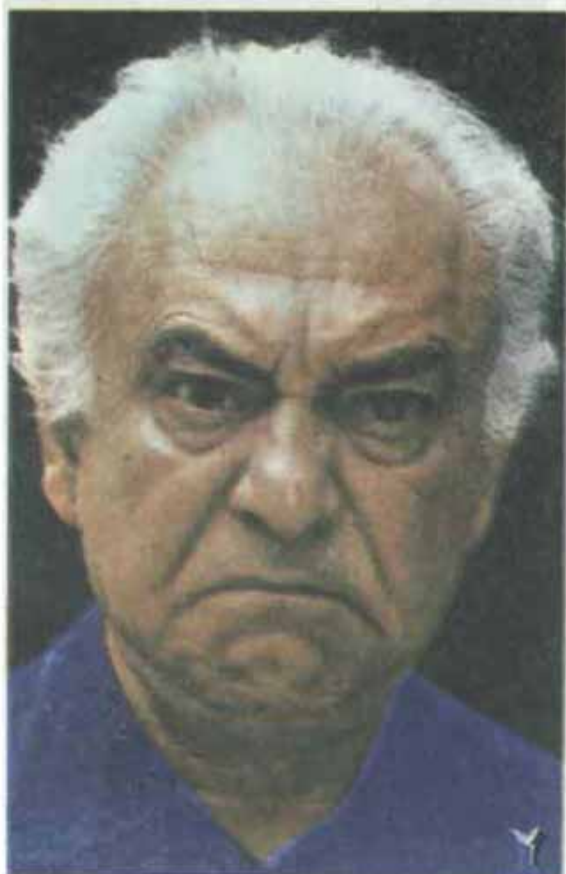
۱- گریمر برای تأثر است که باید از فاصله دور مشاهده شود.

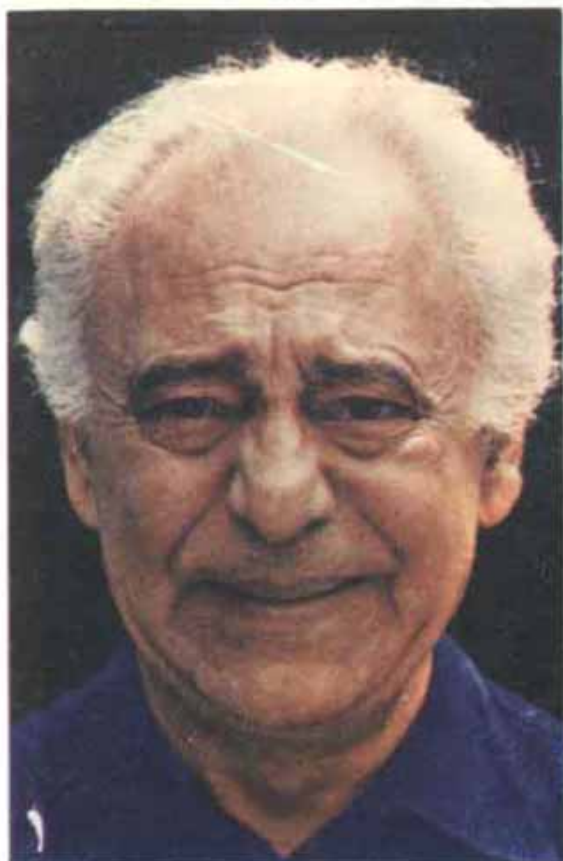
۲- عدم تبخرفنی، نپختگی حرفه ای و مبتدی بودن.

در این بخش آخرین ، همان حالات چهره‌های مختلفی که در متن کتاب بشکل طراحی آمده است، با چهره مؤلف نشان داده میشود.

سه حالت اصلی

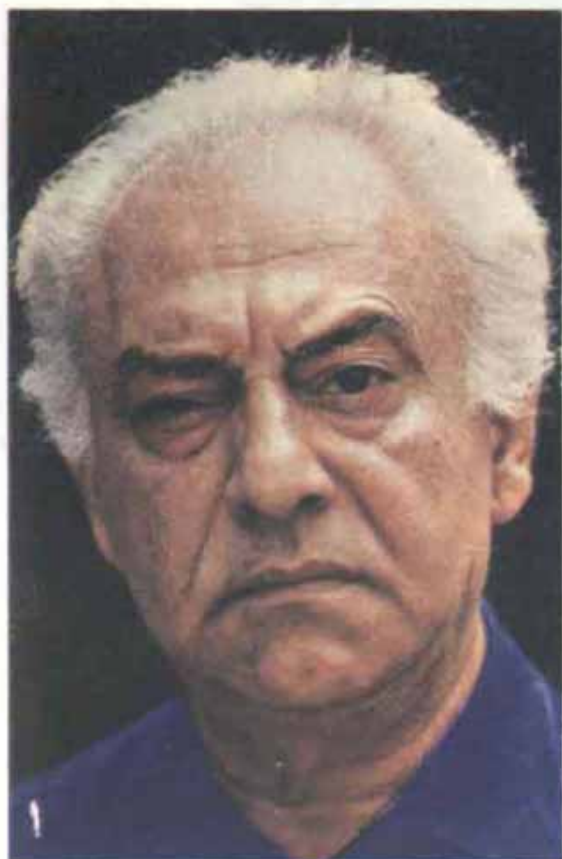
- ۱- آرام خوش گذران
- ۲- خشن پر خاشگر
- ۳- غمگین غصه خور





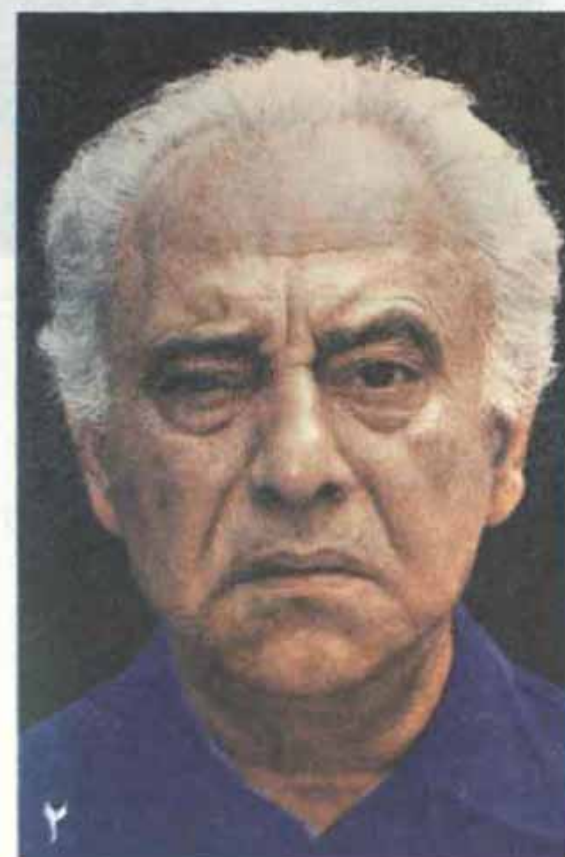
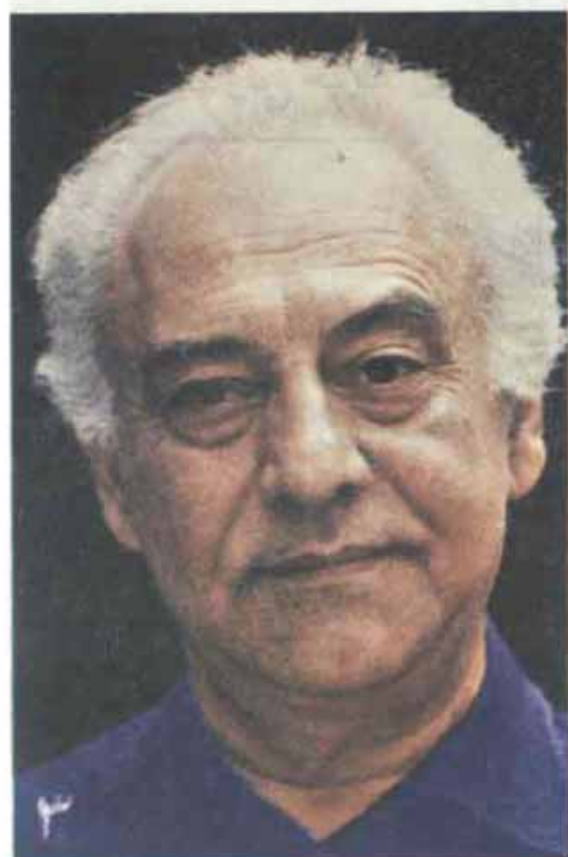
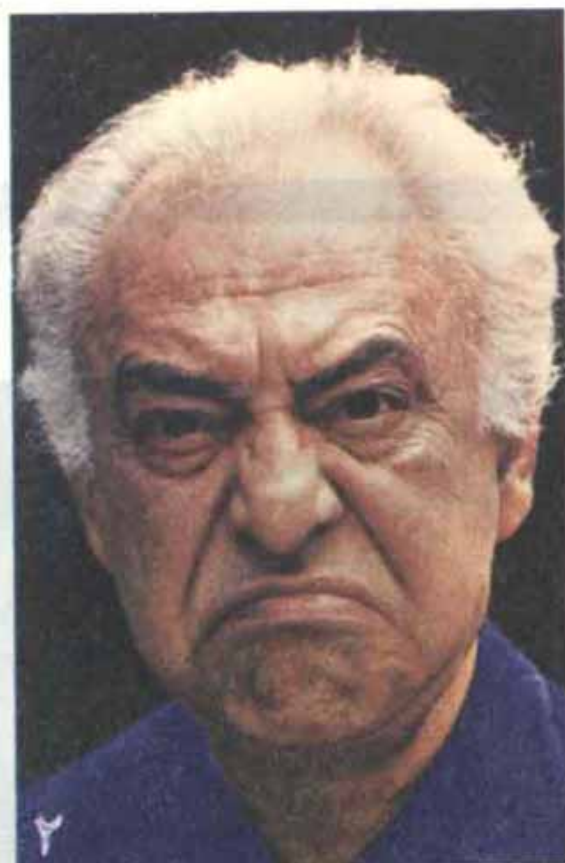
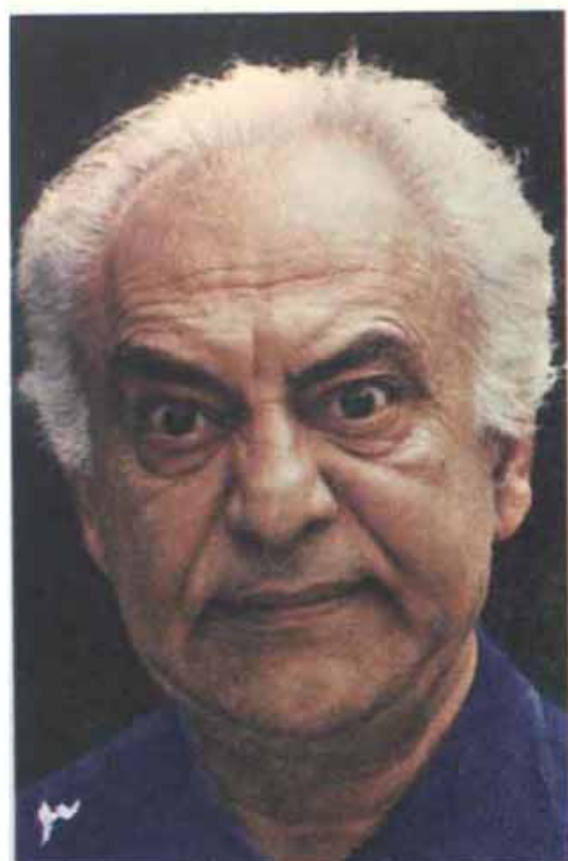
مخلوطی از حالات اصلی

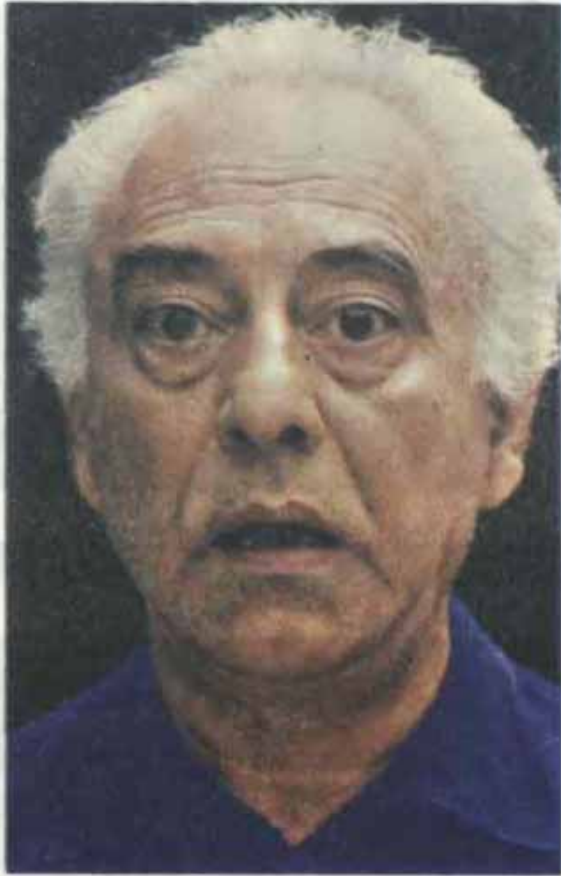
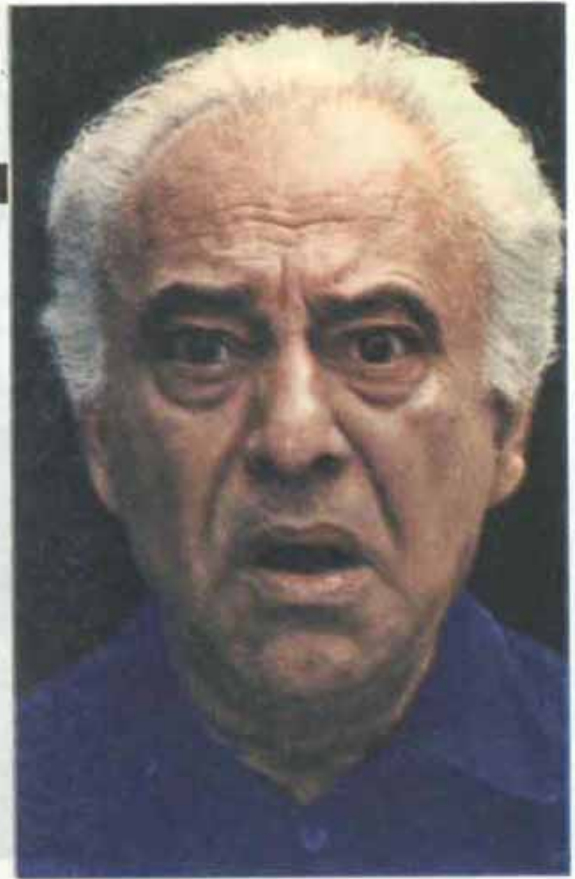
- ۱- ابروان غمگین + دهان شاد = قیافه دلفک وار
- ۲- ابروان خشمگین + دهان غمگین = قیافه عبوس
- ۳- ابروان خشمگین + دهان شاد = قیافه شیطانی



سه حالت اصلی با یک ابروی بالاتراز ابروی دیگر

- ۱- خشمگین افاده‌ای برتری طلب
- ۲- غمگین افاده‌ای برتری طلب
- ۳- شاد افاده‌ای برتری طلب

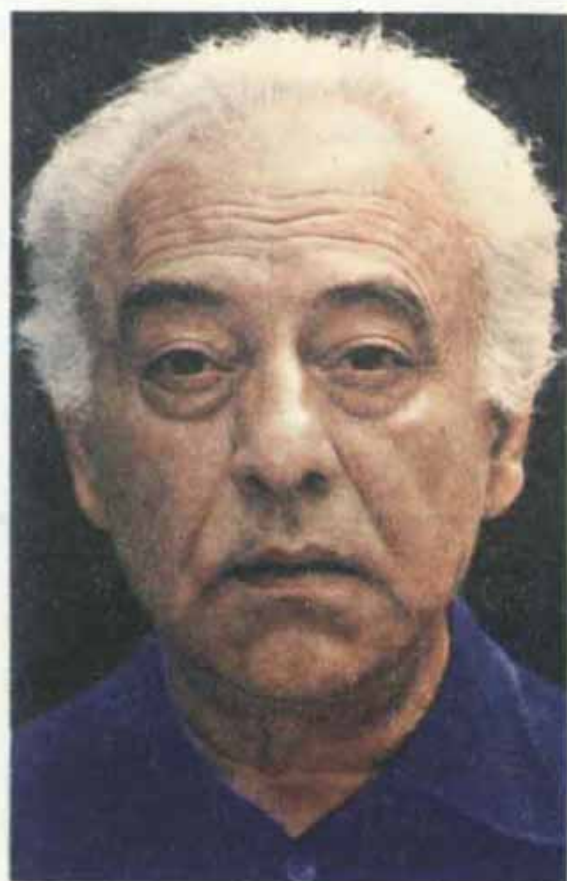
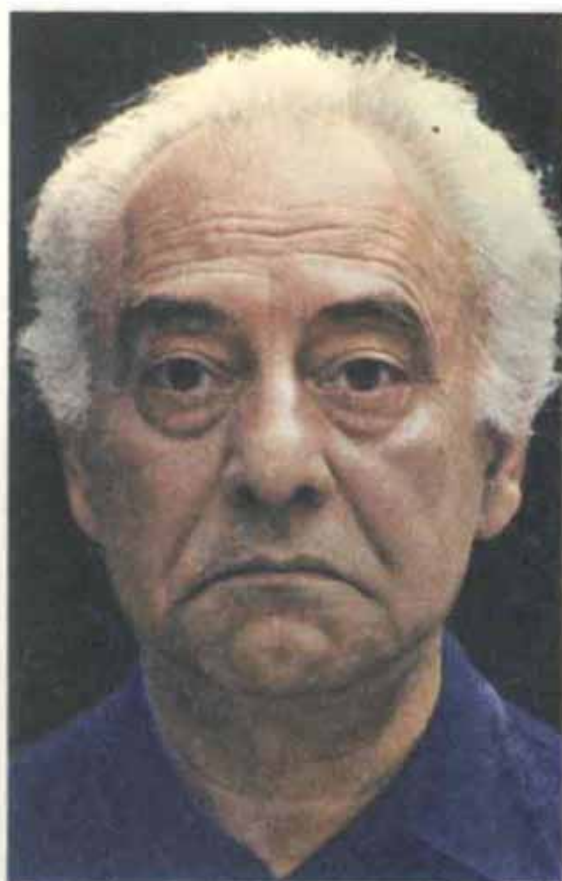




چهار نوع حیرت

ابروان غمگین و خشمگین +
دهان باز حیرت زده + نگاه
مضطرب + چین و چروک
هم آهنگ با این حالات =
حیرت توأم با دلهره، گوئی
شاهد یک فاجعه در حال وقوع
است.

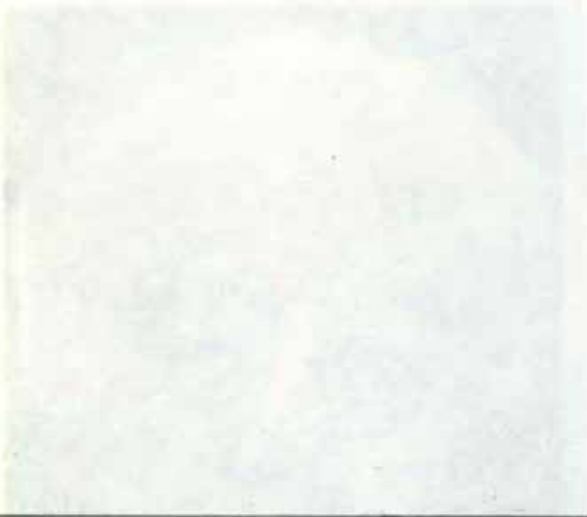
ابروان شاد و حیرت زده + دهان
باز و حیرت زده = حیرت
شگفت زده، گوئی در حضور او
فیل هوا کرده اند.



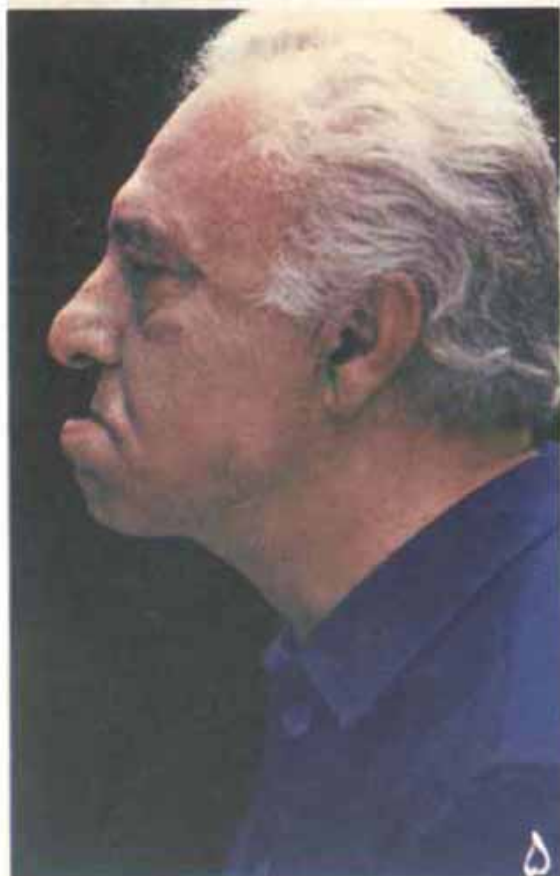
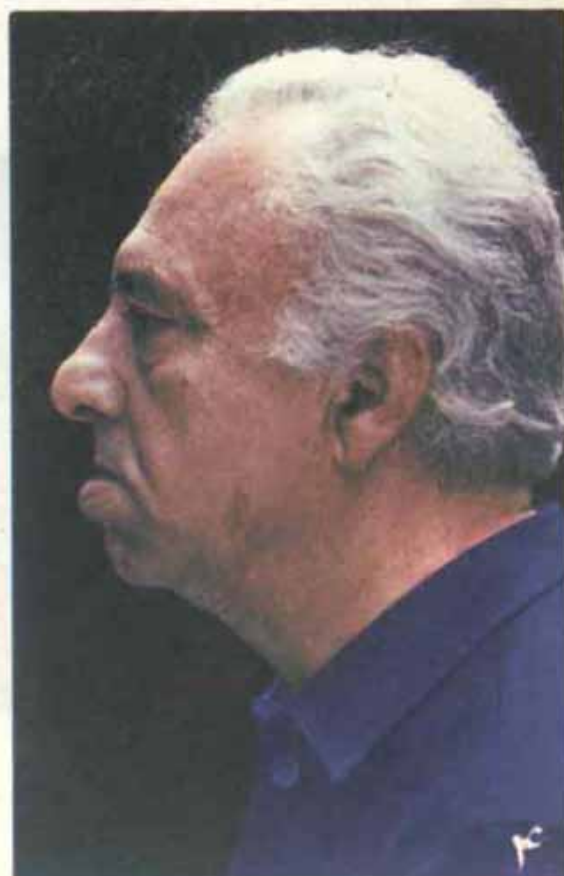
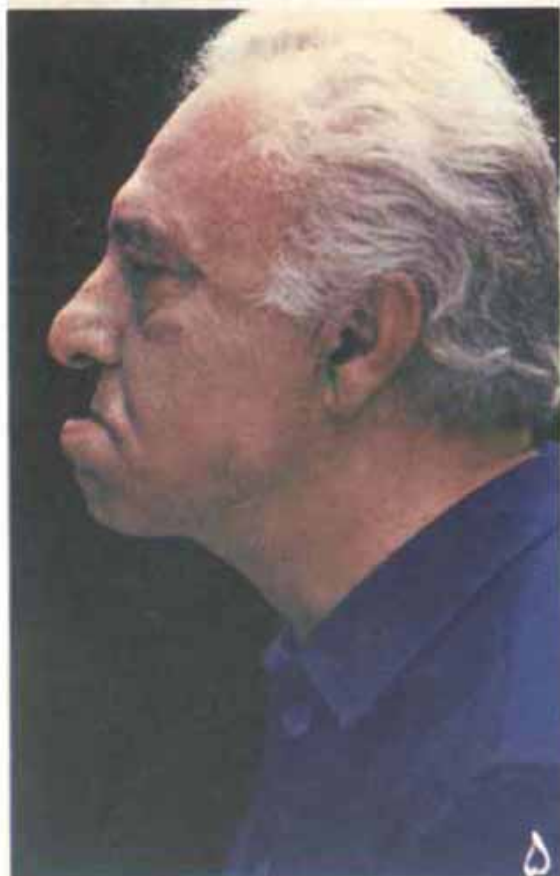
ابروان حیرت زده + نگاه
 کودن + دهان غمگین = بلاهت
 گوئی در برابر مشکل لاینحل
 چاره‌ای جز تسلیم ندارد.

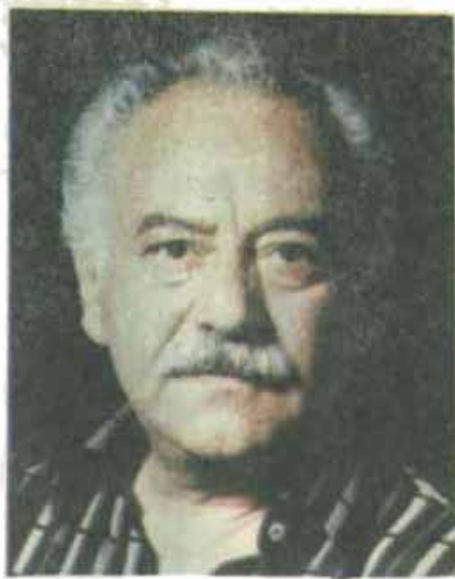
ابروان آرام حیرت زده +
 چشمان تیزبین و دوراندیش +
 دهان آرام = شگفت زدگی
 اندیشمندانه.
 گوئی شگفتیهای عظمت
 خلقت را مطالعه میکند.

نقش فك زيرين



- ۱- فک زیرین در اندازه متعارف
- ۲- فک زیرین عقب‌تر از فک فوقانی
بی سروصدا، فرمانبر و بین‌آزار
- ۳- فک زیرین بطور اغراق‌آمیز عقب‌تر از فک فوقانی
بی اراده، دست‌وپا چلفتی و سلطه‌پذیر
- ۴- فک زیرین جلوتر از فک فوقانی
با اراده، فرمانده و خودخواه
- ۵- فک زیرین بطور اغراق‌آمیز جلوتر از فک فوقانی
قدرت‌طلب، برتری‌طلب و سلطه‌جو.





قیافه واقعی و عادی مؤلف که در سال ۱۳۶۵ برداشته شده است.

